

پویش ارج‌شناسانه و بازاندیشی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای: به سوی هم‌کنشی با منطقه

محمد قضائی

استادیار برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشکده هنر و معماری، گروه شهرسازی، خانه مرتاض، دانشگاه یزد، دانشگاه یزد، ایران (نویسنده
مسئول: mohammad.ghazaie@yazd.ac.ir)

نظری و بنیادین

تاریخ دریافت: 1405-01-22

تاریخ بازنگری: 1405-03-31

تاریخ پذیرش: 1405-04-04

چکیده

برنامه‌ریزی منطقه‌ای در ایران، در امتداد پیشینه‌ای تاریخی، عمدتاً ذیل منطق مسئله‌محور و در قالبی انجام‌شده که در آن منطقه بیشتر به‌مثابه ظرفی فضایی-آماری برای مداخله‌های فنی تلقی می‌شود. این صورت‌بندی با تثبیت تقدم مسئله بر امکان و تقلیل منطقه به یک ابژه، به بازتولید فاصله میان منطقه و کنشگران و همچنین میان کنشگران و فرآیند برنامه‌ریزی انجامیده و در نتیجه تحقق‌پذیری برنامه‌ها را تضعیف کرده است. در پاسخ، مقاله با رویکردی مفهومی و با بهره‌گیری از تحلیل اسنادی و انتخاب هدفمند متون مرتبط، به بررسی امکان بازاندیشی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای از خلال پویش ارج‌شناسانه می‌پردازد. در این چارچوب، منطقه نه یک واحد از پیش‌داده، بلکه برساختی از روابط، روایت‌ها و کنش‌های درهم‌تنیده در نظر گرفته می‌شود که در آن هوشیاری منطقه‌ای به‌تدریج و از خلال تعاملات اجتماعی در بستر ساختارهای چندمقیاسی شکل می‌گیرد. پویش ارج‌شناسانه با جابه‌جایی تمرکز از مسئله به امکان، زمینه هم‌زمانی تولید معنا و کنش را فراهم می‌کند و سوژگی را نه پیش‌فرض، بلکه دستاورد فرآیندی جمعی-تعاملی می‌نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد فرآیند پنج‌گانه (تعریف، کشف، رؤیا، طراحی و سرنوشت) چرخه‌ای رفت‌وبرگشتی از یادگیری و بازتفسیر است که در ساختارهای چندمقیاسی امتداد یافته و به شکل‌گیری کنش برآمده از یادگیری و هوشیاری منطقه‌ای منجر می‌شود. برآیند این فرآیند، گذار از برنامه‌ریزی برای منطقه به هم‌کنشی با منطقه است؛ جایی که کنشگران و خود منطقه در رابطه‌ای تعاملی بازتعریف می‌شوند و زمینه برای تولید دانش برنامه‌ریزی از پایین به بالا فراهم می‌گردد. باین‌حال، این ظرفیت‌ها مشروط به زمینه نهادی، کیفیت تسهیل‌گری و نحوه مواجهه با تنوع روایت‌هاست.

کلمات کلیدی: برساخت‌گرایی اجتماعی، برنامه‌ریزی منطقه‌ای، پویش ارج‌شناسانه، تغییر، منطقه، هسته مثبت

مینا و اساس آفرینش مبتنی بر تفاوت‌هاست. تفاوت‌هایی که صرفاً به انسان‌ها محدود نشده بلکه در پهنه سرزمین نیز قابل رؤیت هستند و زمینه‌ساز برقراری پیوند میان اجزای مختلف منطقه‌های متفاوت می‌شوند. برقراری این پیوندها از دیرباز در سرزمین ایران در قالب نظام آبیاری و منطقه‌گرایی حکومت‌ها خود را نشان می‌داده و امروز با عناوینی چون آمایش سرزمین و برنامه‌ریزی منطقه‌ای بروز پیدا کرده است. صورت نهادی‌شده این مفهوم در اوایل سده گذشته در قالب تفکر ناحیه‌ای در برنامه‌های عمرانی نمود پیدا کرد و سپس با مطالعات منطقه‌ای از جمله اطلس برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای ایران در سال ۱۹۷۱، طرح‌های ملی و منطقه‌ای مانند طرح اقتصادی اجتماعی بتل در سال ۱۹۷۲ و طرح ستیران در سال ۱۹۷۵ ادامه داشت (Sheykhi, 1990: 48-51).

مطالعات مختلف از جمله ثامن (۲۰۱۹)، علیزاده و امان‌پور (۲۰۲۳)، رحیمی و همکاران (۲۰۲۳) و رشنوفر (۲۰۲۶) که به بررسی این طرح‌ها پرداخته‌اند نشان می‌دهند که امروزه آمایش سرزمین و برنامه‌ریزی منطقه‌ای در سلسله‌مراتب برنامه‌ریزی ایران به حاشیه رانده شده و یا صرفاً جنبه نمایشی و قانونی پیدا کرده‌اند. ثامن و زبردست (۲۰۲۳: ۱۴۸-۱۵۵) نیز نشان می‌دهند که این دسته از مطالعات همچنان در محاق پنج دسته چالش معرفت‌شناسی، مشروعیت، روش‌شناسی و روش، محتوایی و تحقق‌پذیری گرفتار آمده‌اند. تسلط رویکرد راهبردی و مسئله‌مبنا (که در اینجا به معنای تمرکز بر مشکلات و کاستی‌ها تلقی شده است) در تهیه این طرح‌ها از یک طرف و نگاه به منطقه به‌عنوان یک واحد فضایی آماری یا اداری از طرف دیگر را می‌توان از جمله مهمترین دلایل به حاشیه رانده شدن این طرح‌ها دانست. در مورد اخیر، منطقه صرفاً چارچوب فضایی است و به آن به‌عنوان یک ظرف که سایر پدیده‌ها را در خود جای داده است نگاه می‌شود؛ و در نتیجه در فرآیند برنامه‌ریزی منطقه‌ای نقش فرعی ایفا می‌کند (Passi, 2010: 2297). مطالعات داخلی عمدتاً منطقه را به‌عنوان پدیده‌ای آنجا بیرون و از پیش داده‌شده در نظر می‌گیرند و سپس برای آن اقدام به برنامه‌ریزی می‌کنند. مطالعات انتقادی نیز که به آسیب‌شناسی در این حوزه پرداخته‌اند، آسیب‌شناسی را به حوزه نهادی محدود کرده و به‌ندرت به ماهیت منطقه که می‌توانند نگاه به برنامه‌ریزی منطقه‌ای را متفاوت کنند، پرداخته‌اند (Parnian et al., 2018: 179; Sharifzadegan & Dehkordi, 2010: 96-98).

شایان (۱۹۹۹: ۹۲) در مطالعه‌ای با عنوان «تعیین محدوده طبیعی شهرستان نهاوند و با استفاده از داده‌های زمینی و داده‌های رقوم‌ی ماهواره‌ای و لزوم رعایت این محدوده در برنامه‌ریزی منطقه‌ای» در نگاه به منطقه به‌عنوان یک واحد فضایی اشاره می‌کند «اگر معیارهای ما در تعیین محدوده‌ها، انسانی باشند، ... ممکن است توافق عام در مورد آنها حاصل نشود. این امر سبب تشتت آرا در نگرش به یک محدوده تقریباً یکسان می‌شود و به مرزها حالتی شناور و ناپایدار می‌دهد.» نگاه ظرف گونه به منطقه، شناخت را، مشابه آنچه شایان (۱۹۹۹: ۹۰) در خصوص بهتر بودن معیارهای طبیعی از معیارهای انسانی برای تعیین محدوده‌های منطقه معرفی می‌کند، به امور مشاهده‌پذیر، قابل اندازه‌گیری و تجربه‌تقلیل می‌دهد. این عینی‌گرایی نگاه به انسان را، به‌عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده منطقه، محدود می‌کند. انسان در منطقه به بعد مادی و قابل شمارشش یعنی جمعیت و مراکز جمعیتی تقلیل داده شده و سؤال برنامه‌ریزان منطقه‌ای این است که «پراکندگی مراکز جمعیتی، تعداد، مقیاس، نحوه و نوع عملکرد، نقاط مکان‌گیری، فواصل زمانی مکانی و غیره این مراکز جمعیتی چیست؟» (Tala Minaei, 1975: 43). این تفکر در طرح آمایش سرزمین جمهوری اسلامی (۱۹۸۵) خود را در طرح جابه‌جایی جمعیت بدون توجه به محدودیت‌ها نشان می‌دهد. گویی انسان‌ها مجموعه‌ای از اشیاء هستند که به‌راحتی می‌توان آنها را جابه‌جا نمود (Sheykhi, 1990: 57). همچنین، در یکی از شمارگان مجله بررسی‌های بازرگانی (۱۹۹۹: ۲۸) این تعریف از منطقه ارائه شده است: «منطقه فضایی با محتوای مشخص که کالبدی هویت‌یافته دارد. به‌عبارت دیگر فضا با محتوا و

کالبد مشترک در قلمرو جغرافیایی را منطقه می‌نامیم.» به فراخور این تعریف در همین متن (۱۹۹۹: ۲۸) اولین عاملی که در یک برنامه‌ریزی منطقه‌ای توجه انسان را به خود جلب می‌کند، زمین معرفی شده و هدف از آن شناخت منابع زمین و چگونگی بهره‌برداری از این منابع برای رفع نیاز انسان ذکر شده است.

بنابراین، در تصور رایج از منطقه یا این انسان به حداقل‌ها تقلیل پیدا کرده و یا همواره در حاشیه بوده است. حال آنکه اگر به تعاریف اولیه مطرح شده از پاتریک گدس برگردیم، او منطقه را در برهم‌کنش مردم، کار و مکان تعریف می‌کند (Galland, et la., 2026: 24). با نگاهی برساخت‌گرایانه به منطقه، همانطور که مارک (۲۰۲۰: ۶۷) نشان می‌دهد، منطقه واقعیتی اجتماعی است و وجود آن منوط به حضور هوشیاری منطقه‌ای (Regional Consciousness) در ذهن افراد است. او نشان می‌دهد که شناخت بهتر و دقیق‌تر از منطقه از طریق هم‌نشینی و کنار هم قرار دادن واقعیت‌های برساخته‌شده توسط ذی‌نفعان متعدد آن حاصل می‌آید و تغییر به‌عنوان ماحصل برنامه‌ریزی منطقه‌ای صرفاً درحالی به دست خواهد آمد که این افراد تمایل بیشتری برای شکوفاسازی استعدادها نشان دهند. این جریان با تأکید بر برساخت‌گرایی اجتماعی، چندگانگی معنا و نفی روایت‌های کلان، زمینه را برای بازاندیشی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای فراهم می‌کند؛ چراکه برای آن منطقه نه یک واقعیت عینی صرف از پیش داده‌شده، بلکه پدیده‌ای برساخته در بستر تعاملات اجتماعی و تفاسیر کنشگران است.

تقلیل منطقه به عینیات منجر به آن می‌شود که برنامه‌ریزان در رویکرد راهبردی و مسئله‌مبنا واقعیت‌های بیرونی را ملاک کشف مسئله‌ها قرار دهند. گویی که که مسئله‌هایی در منطقه وجود دارند که می‌بایست ابتدا آنها را کشف نمود. در این رویکرد، اهداف و جهت‌گیری‌ها به‌جای اینکه در مرحله اول برنامه‌ریزی قرار بگیرند، در مراحل آخر ظاهر می‌شوند. همچنین، این رویکرد بر محور پروژه قرار دارد و در نتیجه ممکن است جهت کلی توسعه، که منطقه ممکن است از آن پیروی نماید، نادیده گرفته شود (Pantila, 1987: 23). ذیل این رویه نه‌تنها بعضاً ضعف‌ها، تهدیدها و مسائلی مورد توجه قرار می‌گیرند که ذاتی منطقه هستند و برنامه‌ریز یا برنامه‌ریزی قدرت دخل و تصرفی در آنها را ندارد و صرف زمان و انرژی برای آنها حاصلی جز افتادن در دور باطل محدودیت‌ها و هدر رفت منابع به همراه نخواهد داشت؛ بلکه، ذی‌نفعان یا سازمان‌ها، مسئولین و افراد که نقش کلیدی در تولید و انتقال دانش مورد نیاز برنامه‌ریزی دارند، ممکن است به‌واسطه سوگیری‌های فردی و بار منفی‌ای که این رویکرد دارد از ارائه تجارب واقعی خود سر باز زنند و ضمن ایجاد مقاومت بالقوه در برابر تغییر، دستیابی به واقعیت را با چالش مواجه سازند و احتمال دگرگونی شرایط را کاهش دهند (Boyd 9: 1026; Bright, 2007: 1026; Bushe, 2011: 9). به‌عنوان مثال، مروری بر برنامه آمایش استان یزد (۲۰۲۰) نشان می‌دهد که در این برنامه کمبود منابع آبی تجدیدپذیر، پراکندگی زیاد نقاط شهری و روستایی در سطح استان و شرایط اقلیمی نامناسب برای سفرهای جاده‌ای از جمله مواردی هستند که به‌عنوان ضعف‌ها و تهدیدها برای استان در نظر گرفته شده‌اند. حال آنکه برای نمونه، در بستر طبیعی استانی در دل کویر ایران، پراکنده بودن سکونتگاه‌ها به فراخور شرایط طبیعی و دسترسی به منابع آب امری ذاتی محسوب می‌شود.

همچنین، در ضرورت‌ها و اهدافی که شیخی (۱۹۹۷: ۸۲-۸۵) برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای در ایران بر شمرده است، به جز هدف اول که با توجه به وسعت کشور و تنوع جغرافیایی، طبیعی، قومی، اجتماعی و فرهنگی به شناخت پتانسیل‌ها و محدودیت‌ها مرتبط است، سایر اهداف (توسعه متعادل، بازسازی مناطق آسیب‌دیده از جنگ و سوانح طبیعی، کنترل و مدیریت شهرنشینی، تمرکززدایی از تصمیم‌گیری، توجه به مناطق دورافتاده، و کنترل رشد فیزیکی بی‌رویه) کاملاً مسئله‌مبنا در نظر گرفته شده‌اند. در تمام این اهداف، و حتی هدف ابتدایی، برنامه‌ریزی منطقه‌ای امری بیرونی است که گویی از بیرون و با فاصله از منطقه، به مطالعه آن می‌پردازد و در

بهترین حالت، وضع پیش از پیدایش مسئله را بازتولید می‌کند. بعلاوه، همانطور که گوی (۲۰۱۳) نشان می‌دهد یکی از راه‌های مؤثر برای رسیدن به هوشیاری، توجه به چیزی است که زمان و انرژی خود را صرف آن می‌کنیم. همانطور که نشان داده شد، بسیاری از ضعف‌ها و تهدیدهای مورد توجه که در پیوند با سایر اجزا مسائل را به‌وجود می‌آورند، در حوزه دایره دغدغه (Circle of Control) قرار می‌گیرند. این امور عمدتاً غیرقابل کنترل و تغییر هستند و توجه به آنها برنامه‌ریزی را در موضع انفعالی قرار می‌دهد. اما تغییر رویکرد و تأکید بر آن دسته از قوت‌ها و فرصت‌هایی که در دوایر درون دایره دغدغه، یعنی دایره‌های تأثیر (Circle of Concern) و کنترل (Circle of Control) قرار می‌گیرند؛ نه تنها برنامه‌ریزی منطقه‌ای را در موضعی فعال قرار می‌دهد، بلکه با ایجاد فضایی مثبت و سازنده گروه‌ها و افراد بیشتری را با برنامه‌ریزی همراه ساخته و زمینه برای دسترسی هرچه بیشتر به واقعیت‌های بر ساخته شده اجتماعی جهت عبور از نگاه ظرف گونه به منطقه فراهم می‌گردد.

علاوه بر دوگانه تصور از منطقه به‌عنوان ظرفی که سایر پدیده‌ها را در خود جای می‌دهد و نگاه مسئله‌مبنا که مانع از زاینده‌گی است، به‌نظر می‌رسد که به حاشیه رانده شدن برنامه‌های منطقه‌ای می‌تواند ریشه در سوگیری‌های شناختی از جمله سوگیری معنایی (Meaning Bias)ⁱ و سوگیری نسبت به آینده نزدیکⁱⁱ نیز داشته باشد (Sullivan, 2018: 1-2). به‌عبارت دیگر، تعیین و اعمال بالا به پایین اهداف و برنامه‌های برنامه‌ریزی منطقه‌ای نهادی شده مرسوم در بسترهایی جدا از واقعیت‌های اجتماعی منطقه و فضایی و غیر ملموس بودن آنها و نیازشان به زمان‌های طولانی برای تحقق، منجر به آن می‌شود که آن معنا و حس تعلقی که افراد در نسبت به آنها به زندگی خود می‌دهند شکل نگیرد؛ یا اینکه میل آنها برای لمس هرچه زودتر نتایج برآورده نشود. لذا همواره این امکان وجود دارد که این سوگیری‌های شناختی، به‌صورت ناخودآگاه زمینه‌های لازم برای به حاشیه بردن برنامه‌ریزی منطقه‌ای را فراهم آورند. حال آنکه به نظر می‌رسد با تغییر نگاه به منطقه و فرآیند برنامه‌ریزی منطقه‌ای می‌توان این دو را از حاشیه به متن آورد و در مسیر زاینده‌گی و نه بازتولید وضع موجود گام برداشت.

در این مطالعه تلاش بر آن است تا این تغییر رویکرد در برنامه‌ریزی منطقه‌ای را با مراجعه به مفاهیم و روال پویش ارج‌شناسانه (Appreciative Inquiry)ⁱⁱⁱ که به جای تمرکز بر مسئله و کاستی‌ها به ارج نهادن به قوت‌ها و بهترین‌های موجود تأکید دارد، صورت‌بندی کرد. برخلاف تصورات موجود همانطور که در بخش‌های آتی این مطالعه اشاره می‌شود، این رویکرد به معنی نادیده‌انگاری مسئله‌ها نیست بلکه صرفاً آنها را از دریچه جدیدی نظاره می‌کند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که این تغییر رویکرد می‌تواند زمینه‌ساز تمایل بیشتر در ذی‌نفعان برای شکوفاسازی شایستگی‌ها و خودانگیزی و یا به‌عبارت دیگر زاینده‌گی باشد (Hiemstra & Van Yperen, 2015: 9). ورلیسن و همکاران (۲۰۱۵: ۳۰) نیز در مطالعه خود نشان می‌دهند که درگیر شدن در پویش ارج‌شناسانه سه نیاز روانشناختی اساسی افراد، یعنی شایستگی، خودمختاری و ارتباط را به شدت برآورده می‌سازد و فرد را به شکوفایی رهنمون می‌کند. آنها همچنین نشان می‌دهد که مشارکت در پویش و توانایی یادگیری همراه با دیگران و از دیگران که می‌تواند به افزایش سطح هوشیاری منطقه‌ای نیز منجر گردد، پتانسیل انسانی اعضا به‌عنوان پیش‌نیاز توسعه منطقه را در قبال افزایش اعتماد به نفس، امید، خوش‌بینی و تاب‌آوری‌شان آزاد کرده و آنها را ارتقا می‌دهد.

بنابراین، با توجه به مطالب ذکر شده در سطور پیشین پیرامون لزوم تغییر نگرش نسبت به منطقه و تغییر رویکرد در برنامه‌ریزی منطقه‌ای به‌منظور بهره‌مندی از مزایای سرزمینی حاصل از این نوع از برنامه‌ریزی، اتخاذ رویکرد فعال و مؤثر در مقابل موضع انفعالی و پرهیز از رویکرد بخشی که به مشکلات زیست‌محیطی، جمعیتی، فرهنگی، اقتصادی، کالبدی و فضایی سرزمین ایران منجر شده است؛ مطالعه حاضر درصدد است تا با ارائه و تبیین پویش ارج‌شناسانه به‌عنوان یک چارچوب مفهومی، دلالت‌ها و قابلیت‌های آن را

برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای مورد توجه قرار دهد. لذا سؤال اصلی تحقیق حاضر این است که «پویش ارج‌شناسانه به‌عنوان یک رویکرد مفهومی چه ظرفیت‌هایی برای بازاندیشی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای فراهم می‌آورد؟»

جهت پاسخ به سؤال تحقیق، از رویکرد کیفی و روش تحلیل اسنادی استفاده شد. در این پژوهش، از آن جایی که هدف دستیابی به درکی عمیق و یکپارچه از مبانی، مفاهیم و منطق درونی پویش ارج‌شناسانه بوده و نه مرور جامع تمام مطالعات این حوزه، به جای تعریف یک جامعه آماری جامع، تمرکز بر شناسایی و تحلیل متون کلیدی و نظری در حوزه پویش ارج‌شناسانه قرار گرفت. بدین‌منظور، فرآیند انتخاب منابع به‌صورت هدفمند و با بهره‌گیری از روش گلوله برفی انجام شد. ابتدا جست‌وجو با معادل انگلیسی کلید واژه پویش ارج‌شناسانه و مفاهیم مرتبط آغاز شد و سپس با دنبال کردن ارجاعات مطالعات منتخب، آثار بنیادین و نظریه‌پردازان اصلی این حوزه شناسایی شدند. بدین‌ترتیب، بازه زمانی مطالعات منتخب از سال ۱۹۸۷ یعنی زمانی که اولین مطالعه در این حوزه صورت گرفته شروع و تا سال ۲۰۲۵ ادامه پیدا کرد. معیار انتخاب منابع شامل تمرکز مستقیم بر پویش ارج‌شناسانه، پرداختن به مبانی مفهومی، فلسفی یا روال آن و برخورداری از جایگاه نظری در ادبیات موضوع بود. در مقابل، آثاری که صرفاً از پویش ارج‌شناسانه به‌عنوان یک ابزار استفاده کرده بودند، در اولویت دوم تحلیل قرار گرفتند. در نهایت، مجموعه‌ای شامل ۲۸ مقاله و ۵ کتاب انگلیسی و ۲ مقاله فارسی به‌عنوان متون منتخب مورد بررسی قرار گرفتند. این متون ابتدا به‌صورت کامل مطالعه و هم‌زمان مورد فیش‌برداری قرار گرفتند. حاصل، مجموعه‌ای از داده‌های متنی در قالب ۱۶۵ صفحه یادداشت تحلیلی بود. پس از مرور چندباره این مجموعه از متون، کدگذاری‌های باز و محوری صورت گرفتند و مفاهیم اولیه و مقولات را شکل دادند. در نهایت، بر اساس نتایج این تحلیل، سه محور اصلی شامل «مبانی فلسفی پویش ارج‌شناسانه»، «چیستی پویش ارج‌شناسانه» و «روال آن» شناسایی و تبیین گردید. در گام پایانی، این مفاهیم با حوزه برنامه‌ریزی منطقه‌ای پیوند داده شدند تا دلالت‌ها و قابلیت‌های این رویکرد در این حوزه مورد بررسی قرار گیرد.

ادامه این مطالعه به این صورت است. ابتدا مبانی فلسفی این پویش که در واقع نوع نگاه پژوهشگر به پدیده (در اینجا منطقه) را مشخص می‌کند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس، چیستی و روال پویش ارج‌شناسانه به بحث گذاشته می‌شود. در نهایت، با مبنا قرار دادن مبانی فلسفی پویش، چیستی و روش‌شناسی آن، چگونگی به‌کارگیری پویش ارج‌شناسانه در برنامه‌ریزی منطقه‌ای به‌منظور بازاندیشی در آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲. مبانی فلسفی پویش ارج‌شناسانه

در مواجهه با پدیده‌ها، دو پرسش بنیادین همواره مطرح است که نحوه پاسخ به آنها، چارچوب فهم ما را شکل می‌دهد: نخست، پرسش از چیستی و ماهیت پدیده‌ها («شکل و ماهیت واقعیت چیست؟») و دوم، پرسش از چگونگی شناخت آنها («چطور آنچه را که می‌دانیم، می‌دانیم؟»). این پرسش‌ها به‌ترتیب در حوزه‌های هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی قرار می‌گیرند، بنیان‌های نظری هر رویکرد عملی را تعیین و رابطه بین شناسا (سوژه) و شناخته (ابژه) را مشخص می‌کنند.

با تسلط علوم طبیعی و تجربه‌گرایان این تصور به وجود آمد که قوانین طبیعی و اجتماعی، واقعیت‌ها را از پیش کنترل و جهت‌دهی می‌کنند. لذا واقعیت به مثابه امری عینی، مستقل از ذهن و قابل کشف فرض می‌شد. تسلط این تفکر رفته‌رفته به سایر علوم و دانش‌ها نیز راه پیدا کرد و مبنای برنامه‌ریزی منطقه‌ای نهادی‌شده مرسوم نیز قرار گرفت (Galland et la., 2026:7-8). در این چارچوب، منطقه نیز همچون یک واقعیت بیرونی، از پیش موجود و قابل اندازه‌گیری در نظر گرفته می‌شد که می‌توان آن را با ابزارهای علمی

و مدل‌های ریاضی‌شناسایی و مدیریت کرد. با این حال، بروز بحران در کارآمدی این نوع برنامه‌ریزی، به‌ویژه آنچه فریدمن (۱۹۸۷: ۳۰۰) از آن به‌عنوان بحران شناخت یاد می‌کند زمینه‌ساز سیال شدن فرآیند شکل‌گیری شناخت شد.

بنابراین، در بسترهای اجتماعی، هیچ حقیقت تجربی «آنجا بیرون (Out there)» برای کشف وجود ندارد، بلکه حقیقت در واقعیت‌های چندگانه ریشه دارد و به بافت ادراکات، گفت‌وگوها و درک‌های مشترک افراد وابسته است و ماهیتی زمینه‌ای دارد (Coghlan et. al., 2003: 8; Bushe & Kassam, 2005; 166; Beauregard, 2020: 31). بنابراین، ضروری است که با دیگری بودن روبه‌رو شد، به پروتکل‌های فرهنگی و زمینه‌ای احترام گذاشت و بر ساخته بودن واقعیت‌ها و وابستگی آنها به زندگی اجتماعی و ذهن را مد نظر قرار داد. این تقابل در اعتراض به ادعاهای ذات‌گرایانه، زمانی پدیدار می‌گردد که پدیده موردنظر با وجودی که ساخته اجتماعی است، بنا به دلایلی، به مثابه چیزی تغییرناپذیر جلوه داده می‌شود (Chaparak, 2008: 129).

در این چارچوب، منطقه دیگر یک موجودیت صرفاً عینی و بیرونی نیست، بلکه پدیده‌ای است که در ذهن، ادارک و کنش‌های متقابل افراد شکل می‌گیرد و بازتولید می‌شود. در همین راستا، مارک (۲۰۲۰: ۴۷ و ۶۷) نشان می‌دهد که انگاره‌های ذهنی از منطقه برای هستی و وجود منطقه حیاتی هستند. او معتقد است که منطقه‌ها به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی صرفاً در دانش و هوشیار مردم حضور دارند. این هوشیاری منطقه‌ای بر ساخته‌شده توسط افراد می‌تواند هویت منطقه و در نتیجه وجودش را از طریق کمک به بازتولید منطقه برای آینده تحت تأثیر قرار دهد. از این منظر، منطقه نه یک چیز بلکه فرآیندی است که در تعاملات اجتماعی، گفت‌وگوها و معناسازی‌های مشترک شکل می‌گیرد. این نگاه نقدی صریح است به رویکرد اثبات‌گرایانه که مشخصاً در برنامه‌ریزی منطقه‌ای نهادی شده رواج دارد و منطقه را مستقل از کنش‌گران، یعنی مردم، می‌بیند.

این نگاه به پدیده‌ها و در این مطالعه به منطقه که ذیل ساخت‌گرایی اجتماعی (Social Constructivism) مطرح می‌شود، اصلی‌ترین مبنای فلسفی پویش ارج‌شناسانه است. در واقع، در دستگاه فکری ساخت‌گرایی، منطقه دیگر صرفاً پس‌زمینه یا ظرف پژوهش‌ها و طرح‌ها نیست، بلکه خود بخشی از قوه محرک اجتماعی است. سوجا (۱۹۸۹) بیان می‌کند که زندگی افراد از شبکه‌های تفصیلی‌ای از ساخت‌های منطقه‌ای بهم وابسته و هم‌پوشان با اهمیت کارکردی و نمادین پر است. این ساخت‌ها عمیقاً در بافت جامعه نهادینه شده و به اقدامات، ایده‌ها و تصمیمات که در مقابل به تقسیم‌های کارکردی و مفهومی فضا منجر می‌شوند، شکل می‌دهند (Murphy, 1991: 32). ساخت‌گرایی اجتماعی نیز با تأکید بر عقلانیت اجتماعی (Social Rationality) بیان می‌کند چگونگی دانستن و آنچه انجام می‌دهیم به هم تنیده‌اند. هستی‌شناسی ساخت‌گرایی اجتماعی آرمانگراست. در این نوع هستی‌شناسی جهان خارجی دربرگیرنده بازنمایی‌هایی است که مخلوق ذهن افراد است. هر آنچه واقعی تلقی می‌گردد تنها به این دلیل واقعی است که ما فکر می‌کنیم واقعی است. واقعیت آن چیزی است که انسان‌ها می‌سازند یا خلق می‌نمایند؛ این فعالیت‌های افراد خلاق است که شکل‌دهنده جهان اشیاء است (Blaikie, 2015: 34-35; Bounds, 2011: 22). لذا، هرگونه تلاش برای تغییر و توسعه منطقه، مستلزم توجه به فرآیندهای تولید معنا، ادراکات جمعی و روایت‌هایی است کنشگران از منطقه خود می‌سازند. بنابراین، تغییر در منطقه و زاینده‌گی به‌عنوان اهداف متعالی برنامه‌ریزی منطقه‌ای ذیل این رهیافت در گرو ایجاد تغییر نگاه در برسانندگان حقیقی و واقعی منطقه است. اگر داشته‌ها و ویژگی‌های مثبت در این اذهان پرورنده شوند، واقعیت‌های بیرونی به زاینده‌گی خواهند انجامید و اگر کاستی‌ها و مسئله‌ها تشکیل‌دهنده اذهان باشند، واقعیت‌های بیرونی می‌توانند بازتولیدی از وضع موجود پیش از بروز مسئله باشند.

معرفت‌شناسی رهیافت ساخت‌گرایی اجتماعی از نوع ساخت‌گراست. بر اساس این معرفت‌شناسی، معرفت نه از یک واقعیت خارجی کشف می‌شود و نه به‌وسیله خرد به‌طور مستقل از این واقعیت تولید می‌شود. معرفت نتیجه این است که مردم مجبورند معنای برخوردهای‌شان با جهان فیزیکی و دیگر مردم را بفهمند. تمرکز ساخت‌گرایی اجتماعی بر تولید و انتقال جمعی معناست. بنابراین، اگرچه که همچون عقل‌گرایان واقعیت اجتماعی را ساختاری از ایده‌ها می‌دانند، اما برخلاف آنها که منشأ این ایده‌ها را در ساختارهای ذاتی ذهن می‌دانند، بر این باورند که منشأ ایده‌ها فعالیت‌های بین ذهنی و فعالیت معنادار انسان‌ها در زندگی روزمره‌شان است (Blaikie, 2015: 41-43). شناخت ما از آنچه که باور داریم درست است و نحوه شناخت ما از آن، عمل ما و نحوه مواجهه ما با تغییر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر ساخت‌گرایان مدعی‌اند که هر شکلی از معرفت از طریق انتخاب و ساختاردهی برساخته می‌شود (Mohammadpour, 2022: 246). ساخت‌گرایی ارتباط به‌عنوان مرکز دانش را جایگزین افراد می‌کند. از «می‌اندیشم پس هستم» به «در ارتباط هستیم، پس هستم» عبور می‌کند و تولید و بازتولید انسان‌ها، ارزش‌های‌شان، دانش عرفی و عملی‌شان، و جامعه‌شان را در گرو فرآیندهای گفت‌وگو محور و تعاملی می‌داند (Cooperrider & Avital, 2015: XVI; Creswell, 2016: 42). ساخت‌گرایان استدلال می‌کنند که معناها را نمی‌توان از پیش توسط یک شخص ثالث تعیین کرد؛ آنها تنها در رابطه متقابل ظهور می‌یابند و حتی در این صورت نیز معناها چندگانه، جزئی و پویا هستند (Bushe, 2011: 18). هنگامی که با یکدیگر سخن می‌گوییم، در حال ساختن جهانی هستیم که می‌بینیم و درباره‌اش می‌اندیشیم، بنابراین، واژگانی که در این فرآیندهای گفت‌وگو محور، تعاملی و برساخت‌گرایانه بین انسان‌ها رد و بدل می‌شوند، جهان‌آفرین و پیش‌بینی‌کننده لحظه بعدی هستند. لذا، انتظار می‌رود با تغییر شیوه سخن گفتن، بتوان زمینه دگرگونی جهان را فراهم آورد (Starvros et. al., 101-102; Bushe, 2011: 7; Bushe, 2000: 2). آنها، همچنین، بر این باور هستند که پژوهش‌ها تنها درون یک جامعه گفتمانی معنا می‌یابند و اینکه پژوهش علوم اجتماعی، به ویژه، جهانی را که مطالعه می‌کند، می‌سازد. در نتیجه، ساخت‌گرایان اجتماعی نظریه‌ها یا روش‌ها را درباره «حقیقت» نمی‌دانند، بلکه آنها را ساخت انسانی می‌دانند که امکان دیدن و انجام برخی چیزها را فراهم می‌آورند (Bushe, 2012: 14). این ساختن و بنا کردن با هم است که به یادگیری جان می‌بخشد، به زاینده‌گی می‌انجامد و می‌تواند زمینه‌ساز تغییر باشد (Grieten et. al., 2017: 10). از این رو، اینگونه به‌نظر می‌رسد که شناخت منطقه نیز فرآیندی مشارکتی، تفسیری و زمینه‌مند است که در آن، کنشگران اجتماعی نقش فعالی در تعریف و بازتعریف از واقعیت‌های منطقه ایفا می‌کنند.

پویش ارج‌شناسانه به‌عنوان یک پارادایم و روش‌شناسی با بنیاد نهادن مبانی فلسفی‌اش بر برساخت‌گرایی اجتماعی و با باور به اینکه معرفت از طریق انتخاب و ساختاردهی برساخته می‌شود، و پیش‌فرض قرار دادن این امر که توانایی ما در خلق محیط‌های نو و بهتر، تنها با قوه تصور و اراده جمعی‌مان محدود می‌شود به جای رویکردهای معمول مسئله‌محور، تأکید خود را بر ارزش‌ها و فرصت‌ها گذاشته و به جای کشف آنچه هست، می‌کوشد جمع را قادر سازد تا آنچه می‌تواند باشد را آشکار کند. در این فرآیند، تغییر در نحوه ادراک و گفتار کنشگران، خود به تغییر در واقعیت اجتماعی و در نتیجه به تحول منطقه می‌انجامد. منطقه از یک «هست» مستقل از ادراک انسانی و از پیش داده‌شده به یک «شدن» مستمر در بستر تعاملات اجتماعی گذار می‌کند. بر این اساس، برنامه‌ریزی منطقه‌ای نه یک فعالیت صرفاً فنی متخصص‌مآبانه، بلکه فرآیندی اجتماعی و تعاملی است که در آن، کنشگران از طریق بازتعریف مشترک واقعیت و هم‌کنشی با منطقه، مسیرهای جدیدی برای توسعه و زاینده‌گی خلق می‌کنند. پویش ارج‌شناسانه در ترکیب با برنامه‌ریزی منطقه‌ای می‌تواند به پشتوانه مبانی فلسفی که ذکر آنها رفت، نقش یک سازوکار میانجی را ایفا کرده و از طریق بازآرایی

ادراکات، روایت‌ها و الگوهای گفت‌وگویی، امکان شکل‌گیری این هم‌کنشی را فراهم آورده و آن را از سطح مشارکت منفعل یا به حاشیه رانده‌شده، به سطح کنش مولد و مشترک ارتقا دهد.

پس از طرح مباحث مرتبط با دستگاه فکری پویش ارج‌شناسانه و نسبت آن با مفهوم منطقه، در ادامه به چیستی این پویش پرداخته شده، و سپس روال آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳. چیستی پویش ارج‌شناسانه

پویش ارج‌شناسانه در دهه ۱۹۸۰ توسط دیوید کوپرایدر (David Cooperrider) و سورش سریواستوا (Srivastva Suresh) به‌عنوان رویکردی متفاوت نسبت به الگوهای متعارف مسئله‌محور مطرح شد. این رویکرد که اولین تبیین نظری آن در رساله کوپرایدر (۱۹۸۶) و مقاله کوپرایدر و سریواستوا (۱۹۸۷) فراهم شد، نگاه کاستی‌مبنا و مسئله‌محور مبتنی بر یافتن مشکل و مسئله را معکوس و در مقابل موضعی حیات‌بخش اتخاذ می‌کند. در این چارچوب، شناخت واقعیت نه از مسیر واکاوی مشکلات، بلکه از خلال بازخوانی آنچه به‌درستی کار می‌کند و امکان بسطش، حاصل می‌شود (Stavros et. al., 2016: 99; Coghlan, 2003: 7). این رویکرد، در مقابل رویکردهای متعارف حل مسئله که بخش قابل توجهی از ادبیات برنامه‌ریزی، از جمله برنامه‌ریزی منطقه‌ای، را شکل داده‌اند و عمدتاً بر شناسایی نارسایی‌ها، تحلیل و ارائه راه‌حل‌های اصلاحی متمرکز هستند، قرار می‌گیرد؛ و از این حیث، می‌تواند مبنایی برای بازاندیشی مفروضات رایج در برنامه‌ریزی منطقه‌ای نیز تلقی گردد.

در رویکرد حل مسئله فرض بر این است که چیزی شکسته، گسسته یا ناقص است و نیاز به تعمیر دارد. بنابراین، عملکرد حل مسئله با همراهی مغز مبتنی بر تجزیه و جداسازی است (Bushe, 2000: 3). طبق تعریف، یک مسئله دلالت بر این دارد که فرد از پیش‌دانشی درباره آنچه «باید باشد» دارد؛ بنابراین پژوهش او توسط هدفی ابزاری هدایت می‌شود که به آنچه از پیش شناخته‌شده گره خورده است. در این معنا، در بسیاری از صورت‌بندی‌های مسلط، رویکرد حل مسئله گرایشی محافظه‌کارانه پیدا می‌کند؛ به‌عنوان شکلی از پژوهش، تمایل به تولید و بازتولید جهانی از دانش دارد که بسته باقی می‌ماند. ذیل این رویکرد هدف صرفاً رفع انحرافات در عملکرد جاری (توسعه افقی) است و احتمال نظریه‌پردازی خلاق، پرشور، تخیلی و زاینده کاهش می‌یابد و به نظر می‌رسد که این می‌تواند یکی از عوامل به حاشیه‌رانده شدن طرح‌های برنامه‌ریزی منطقه باشد. زالی (۲۰۱۹: ۲۷۴) در فرآیند برنامه‌ریزی منطقه‌ای پیشنهادی خود مرحله دوم را به استخراج مسائل کلیدی منطقه و بحث پیرامون نقاط قوت و ضعف منطقه در مورد مسائل کلیدی اختصاص می‌دهد. در چنین حالتی، تمام تمرکز معطوف به چگونگی حل مسئله است؛ و در حالتی که مسئله‌ها اذهان را به خود مشغول کرده‌اند، امکان یک گام فراتر رفتن محیا نمی‌شود. به‌فراخور در چنین حالتی نکات مثبت، توانمندی‌ها و فرصت‌ها به حاشیه رانده شده و واقعیتی دگرگون‌ساز رقم نخواهد خورد (Boyd & Bright, 2007: 1020; Coghlan et. al., 2003: 7). علاوه‌براین، این رویکرد این ذهنیت را به وجود می‌آورد که این تنها متخصصان بیرونی هستند که می‌توانند ناجی باشند و فرصتی که می‌تواند افراد را به یکدیگر پیوند دهد از بین می‌رود و جای خود را به پیوند بیرونی‌ها می‌دهد (Kretzmann & Mcknight, 1993: 4). در نتیجه، برنامه‌ریزی منطقه‌ای در چنین چارچوبی بیش از آنکه معطوف به خلق وضعیت‌های نو باشد، درگیر باز تولید وضعیت ماقبل بروز مسئله و مدیریت وضع موجود باقی می‌ماند و برای تغییر منطقه پویشی از درون پدیدار نمی‌گردد.

جدانگاران (Separationist) بودن رویکرد حل مسئله به عنوان مسبب بحران شناخت، نیز موضوع دیگری است. این دیدگاه جهان را چیزی بیرون از آگاهی ما می‌داند، به همین دلیل مشکلات وضعیتی مشترک برای همه نیست، بلکه شرایطی متعلق به فرد، گروه، سازمان یا منطقه و ذی‌نفعان آنهاست. این دیدگاه که در سطح برنامه‌ریزی منطقه‌ای، خود را در قالب فاصله میان برنامه‌ریزان و زیست‌جهان کنشگران محلی نشان می‌دهد، با در هم شکستن وحدت، برنامه‌ریز را به پرسشگری بی‌شور و بیرونی تبدیل می‌کند. این بیرون بودگی مانع از شکل‌گیری گفت‌وگوهای معتبر و همدلانه شده، سوگیری‌ها را در افراد تشدید می‌کند و نه تنها مانع از بیان واقعیت‌ها و تشدید سوگیری‌ها می‌شود، بلکه انگیزه‌ها برای تغییر را نیز کاهش می‌دهد (Cooperrider & Srivastva, 1987; 148-1024; Boyd & Bright, 2007: 151). ثامنی و زبردست (۲۰۲۳: ۱۵۳) نیز نشان داده‌اند که غلبه رویکردهای سلیقه‌ای و قائم به شخص از یک طرف، و فراهم نبودن اتاق‌های فکر، بستر زمینه گفت‌وگو، تعامل و اجماع و غفلت از نقش و جایگاه دولت‌های محلی از طرف دیگر، از جمله آسیب‌هایی هستند که برنامه‌ریزی منطقه‌ای را به حاشیه رانده‌اند. آنها (۲۰۲۳: ۱۵۴) همچنین به سهم بالای مشاوران غیربومی و غیرمستقر در استان‌ها نیز اشاره می‌کنند که می‌تواند به کاهش اثربخشی مداخلات برنامه‌ریزی منطقه‌ای منجر شود.

در مقابل، پویا ارج‌شناسانه به عنوان شکلی از اقدام‌پژوهی در پی دگرگونی فرهنگی از فرهنگی که خود را عمدتاً به شیوه‌ای منفی می‌بیند، به فرهنگی است که خود را دارای ظرفیتی برای غنی‌سازی و ارتقای کیفیت زندگی تمام ذی‌نفعانش می‌بیند و بنابراین به سوی این ساختار مدارانه از خود حرکت می‌کند (Mathie & Cunningham, 2003: 478). آن با محور قرار دادن قلب و تأکید بر نظریه کنش جمعی آگاهانه و با کاوش و پرسش‌گری آغوش خود را برای دیدن توانمندی‌ها و امکانات جدید می‌گشاید و با احساس یا بیان سپاس‌گزاری، افزایش ارزش و به‌طور کامل دانستن و به‌تمامی درک کردن به دنبال آن چیزهایی است که به نظام‌های زنده حیات (سلامتی، نشاط و برتری) بخشیده یا می‌بخشند (Cooperrider et. al., 2008: 1). به کارگیری این روش در برنامه‌ریزی منطقه‌ای منطق را از تمرکز بر کمبودها به سمت فعال‌سازی ظرفیت‌های درونی و امور زندگی بخش تغییر می‌دهد، هدف را به ابتدای فرآیند برنامه‌ریزی منتقل می‌کند و یافتن بهترین و کارآمدترین حالت منطقه و اجزای آن را مبتنی بر یک کنشگری جمعی می‌داند (Pantila, 1987: 23).

پویا ارج‌شناسانه بر تغییر چگونگی اندیشیدن مردم و پشتیبانی از فرآیندهای تغییر خودسازمان‌ده که از ایده‌های نو جاری می‌شوند، تمرکز می‌کند (Bushe & Kassam, 2005: 161-163). این رهیافت، تغییر را در گرو تغییر نگرش افراد می‌داند و به همین خاطر است که ذیل اصل هم‌زمانی، پرسشگری یا جمع‌آوری داده را به جای ابزاری برای رسیدن به هدف، خود هدف می‌داند و با این توجیه که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که پرسش‌های مان می‌آفرینند، شروع تغییر را هم‌زمان با شروع پرسشگری می‌داند (Lewis, 2016: 126). در این حالت همانطور که داودی (۲۰۱۵: ۳۱۶) شناختن را ابزاری در برنامه‌ریزی نمی‌داند و بر برنامه‌ریزی به‌مثابه عمل شناختن تأکید دارد، شناختن در برنامه‌ریزی منطقه‌ای دیگر صرفاً فرآیندی مبتنی بر آمار و مدل‌ها نیست و دانش نیز دیگر امر در اختیار برنامه‌ریزان در نظر گرفته نمی‌شود. شناخت و عمل در هم آمیخته شده، برنامه‌ریز از یک تحلیل‌گر بیرونی و دارنده دانش به تسهیل‌گر فرآیندهای جمعی در مقیاس منطقه‌ای تغییر نقش می‌دهد و تغییر و زاینده‌گی منطقه با تغییر اذهان شروع می‌شود. ریشه این تغییر در این پیش‌فرض پویا نهفته است که افراد را پیش‌رونده به سوی چیزهایی می‌داند که به آنها انرژی و زندگی می‌بخشند (Rogers & Fraser, 2003: 77). لذا پویا ارج‌شناسانه این امکان را فراهم می‌آورد تا به جای اینکه در جایگاه یک پزشک به منطقه

همچون یک بیمار نگاه کنیم، در جایگاه یک استعدادیاب و از درون آن را معجزه‌ای مملو از توانمندی‌ها ببینیم که می‌بایست آنها را در داستان‌ها و روایت‌های مردم در زمانی که منطقه در اوج و بهترین حالت خود بوده است جستجو نمود و این دقیقاً نوآوری کلیدی و تحول‌آفرین پویش ارج‌شناسانه برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای است. این رویکرد به معنی نادیده‌انگاری مسائل، مشکلات و کاستی‌ها نیست، بلکه با این تصور که پشت هر تصویر منفی‌ای یک تصویر مثبت نهفته است، صرفاً تلاش می‌کند تا از سمت دیگری به آنها نزدیک شود (Coghlan et. al., 2003: 7; Bushe, 2012: 15-16). به بیان دیگر، مسئله‌ها را به متضادهای مثبت آنها تبدیل می‌کند. پویش ارج‌شناسانه این مهم را از طریق تمرکز بر استثناهای موجود در دل مشکلات، و سپس جستجو و بنا نهادن بر علل ریشه‌ای آن موفقیت‌های استثنائی به سرانجام می‌رساند (Messerschmidt, 2008: 456-455).

به‌کارگیری پویش ارج‌شناسانه در برنامه‌ریزی منطقه‌ای کمک می‌کند تا با مراجعه به برساخت‌های ذهنی، هسته مثبت منطقه را یافت. این هسته مثبت مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای است که کلید توانمندسازی جهت دستیابی به اهداف و به‌طور کلی ایجاد تغییر است. هسته مثبت همان جنبه از زندگی ذی‌نفعان منطقه است که باعث می‌شود نسبت به منطقه و آن بخشی از منطقه که در آن مشغول به کار و فعالیت هستند، احساس خوبی داشته باشند. دشواری اینجاست که هسته مثبت توسط الزامات روزمره از دید پنهان می‌شود. یکی از اهداف رویکرد ارج‌مدارانه، آشکارسازی این هسته مثبت، به سطح رساندن آن در هوشیاری منطقه‌ای و بهره‌مندی از قدرت زاینده‌گی آن جهت خلق یک آینده جدید و بهتر است (Lewis, 2016: 125-123). پویش ارج‌شناسانه از سه منظر بنیان این زاینده‌گی است: اول: به‌عنوان آگاهی ژرفی از توان پیچیده برای تفسیر ماهیت و ارزش سخنان یا کنش‌ها؛ دوم به‌مثابه تصدیق معنا و ارزش سخنان و کنش‌ها، و سوم، به مثابه افزودن بر معنا و ارزش سخنان و کنش‌ها. در ارج نهادن به سخنان و کنش‌های دیگران، ما به ارزش روابطمان نیز می‌افزاییم (Cooperrider & Avital, 2015: xviii) که این امر می‌تواند به تقویت سرمایه اجتماعی و ظرفیت‌های نهادی در فرآیند برنامه‌ریزی منطقه‌ای بینجامد. بنابراین، پویش می‌تواند با افزودن به ارزش روابط بین کنشگران، نه تنها پاسخی برای فراهم نبودن اتاق‌های فکر، زمینه گفت‌وگو و تعامل در فرآیند برنامه‌ریزی منطقه‌ای باشد (Sameni & Zebardast, 2023: 153)، بلکه با تغییر نگرش در گفت‌وگوهای رایج، باور به وجود توانمندی‌هایی را که فقط منتظر دیده شدن هستند، تقویت می‌کند.

پرسشگری کلید تغییر به‌سوی هوشیاری ارج‌شناسانه است. پویش ارج‌شناسانه با پرسیدن سؤالات مثبت بی‌قیدوشرط ظرفیت یک نظام را برای درک، پیش‌بینی و تعالی بخشیدن به پتانسیل‌ها و امکانات خود تقویت می‌کند. پرسشگری رقصی زاینده میان دانش و شناختن است؛ و پویش ارج‌شناسانه بر این جنبه ارتباطی خلق دانش تأکید می‌ورزد. قدرت پرسشگری که می‌بایست فراگرفته و مورد تأکید قرار گیرد، تماماً درباره آزادی، کنجکاوی و پرسش‌سازی خلاقانه است؛ روح آن، آنچه را که وایتهد زمانی آن را «ماجراجویی انگاره‌ها» نامید، شامل می‌شود. پرسشگری می‌تواند ما را به مرز ناشناخته‌ها و فراتر از آن ببرد؛ آن موتور محرک توسعه انسانی و گستراندن مرزهاست؛ این فرآیند، دربرگیرنده نظام‌های اکتشافی است که مردم از طریق آنها، تجربیات خود در جهان را معنا می‌بخشند، دانش خود درباره آن را سازمان می‌دهند و با جهان ارتباط برقرار می‌کنند. ارج‌شناسی هم‌زمان با پرسشگری و ماجراجویی انگاره‌ها پدیدار می‌گردد. ارج‌شناسی شیوه‌ای برای شناختن، قدردان بودن و افزایش ارزش است. ارج‌شناسی زبان و فضایی برای کنش‌مندی ایجاد می‌کند که تفاوت‌ها را در برمی‌گیرد، تضادها را تأیید می‌کند، و به خلق فرهنگ‌های جدید یاری می‌رساند که در آن ارزش‌های گوناگون شنیده و محترم شمرده می‌شوند. آنچه شدیداً مورد نیاز است، گونه‌ای نوین از گفت‌وگوی تحول‌آفرین است

که قادر به ایجاد سازمان‌هایی در بسترهای ارتباطی «چندآوایی» باشد (Starvros et. al., 2016: 98; Cooperrider & Avital, 2015: Xvi-XXi).

مطوف (۱۹۹۷: ۴۸-۵۴) با تأکید بر نظام متمرکز و از بالا به پایین برنامه‌ریزی منطقه‌ای در ایران، خاطر نشان می‌سازد که در چنین نظامی برنامه‌ریزان خود را بی‌نیاز از مطالعه و به‌کارگیری منابع محلی در فرآیند برنامه‌ریزی می‌دانند که با بروز علایم تمام شدن ذخایر نفتی در آینده، ضرورت توجه به سایر منابع بیش از پیش نمایان شده است. ضرورتی که توجه را به سوی مطالعات منطقه‌ای و محلی به‌منظور شناخت بهتر قابلیت‌های مناطق مختلف سوق می‌دهد. لذا لزوم مشارکت دادن مردم محلی در برنامه‌ریزی توسعه منطقه‌ای بیش از پیش احساس می‌شود، چراکه این انسان است که با فعالیت‌هایش عناصر گوناگون منطقه را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همچنین، هرچه شناخت انسان در مورد این عناصر و داشته‌های پیرامون خود ژرفتر و کاملتر باشد، محصول فعالیت او کامل‌تر گشته و عناصر محیط به شکل بهتری مورد استفاده قرار می‌گیرند. او همچنین تأکید می‌کند که شناخت بهتر، که می‌توان آن را در قالب هوشیاری منطقه‌ای چارچوب‌بندی کرد، به نگهداری و بقای بهتر عناصر نیز منجر می‌گردد. پرسش‌گری و ماجراجویی انگاره‌ها این قابلیت را دارد که این دانش زمینه‌ای را به سطح آورده و به بخشی از هوشیاری منطقه‌ای و شناخت بهتر از منطقه تبدیل نماید. در این معنا، پویش‌ارج‌شناسانه نه صرفاً یک تکنیک، بلکه افقی برای بازاندیشی در شیوه شناخت و گذار از برنامه‌ریزی برای منطقه فراهم می‌آورد.

۴. صورت‌بندی روال پویش‌ارج‌شناسانه

به‌منظور فهم روال پویش‌ارج‌شناسانه در برنامه‌ریزی منطقه‌ای و گذار به هم‌کنشی با منطقه، در این بخش صورت‌بندی آن در سطوح متفاوتی ارائه می‌شود. در این سطح‌بندی لایه بنیادین به مبانی فلسفی اختصاصی دارد که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفته و پویش‌ارج‌شناسانه را در پیوند با ساخت‌گرایی اجتماعی صورت‌بندی می‌کند. علاوه‌براین، مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها و اصول، بنیان‌های کنشی این رویکرد را شکل می‌دهند. سطوح بعدی نیز شامل رویکرد، صبغه، نوع، راهبرد، اهداف و شیوه‌های گردآوری اطلاعات در این پویش است.

اگرچه پویش‌ارج‌شناسانه خود به‌صورت مستقل در ادبیات مدیریت و توسعه سازمانی صورت‌بندی شده، اما به‌منظور تبیین دقیق‌تر روال انجام پویش از مفاهیم و دیدگاه‌های هم‌پیوند با آن از جمله اقدام‌پژوهشی، توسعه‌داری، مبنای رهیافت‌های مشارکتی و سنت‌های تفسیری در علوم اجتماعی نیز بهره گرفته شده است. افزون بر این، سطح‌بندی حاضر صرفاً ناظر بر تبیین درونی این رهیافت نیست، بلکه زمینه‌ای مفهومی فراهم می‌کند تا در ادامه، امکان بازخوانی و انطباق آن با عرصه‌های کاربردی، از جمله برنامه‌ریزی منطقه‌ای، مورد بررسی قرار گیرد. همان‌گونه که مبانی برساخت‌گرایانه اقتضا می‌کند، مراحل و لایه‌های یاد شده ماهیتی تعاملی، هم‌پوشان، بازگشتی و برساختی دارند و متناسب با زمینه، کنشگران و پویایی‌های هر نظام می‌توانند دچار بازتعریف یا دگرگونی شوند. از این حیث پویش‌ارج‌شناسانه بیش از آنکه یک مدل مرحله‌ای باشد، یک فرآیند زاینده و گفت‌وگومحور تلقی می‌شود. لذا صورت‌بندی ارائه شده در این بخش صرفاً به‌منظور فراهم‌سازی درکی نظام‌مند از این رهیافت ارائه شده است و نه ارائه یک الگوی تجویزی که می‌بایست لزوماً به‌شکلی گام‌به‌گام طی شود.

۴.۱. پیش‌فرض‌ها و اصول پویای ارج‌شناسانه

به‌منظور فهم‌روال پویای ارج‌شناسانه پیش از هرچیز لازم است تا به پشتوانه مبانی فلسفی، پیش‌فرض‌ها و اصول این پویا را به‌عنوان دریچه‌نظری در اولین سطح بررسی و سپس به سراغ سایر سطوح که متناسب با این دریچه‌نظری صورت‌بندی می‌شوند، برویم.

اولین پیش‌فرض پویای ارج‌شناسانه این است که جوامع مراکزی از پیوندهای انسانی هستند که می‌توانند بهترین امکان‌های وضعیت انسانی را تقویت کنند؛ و این تقویت در گرو ارج‌نهادن به توانمندی‌ها و ویژگی‌های رشد و توسعه موجود در جوامع است. پیش‌فرض دیگر معتقد است در هر جامعه، چیزی وجود دارد که کار می‌کند؛ جوامع را معجزه متجلی زندگی و سرشار از توانمندی، انرژی‌ها و قابلیت‌ها می‌داند و انسان‌ها دقیقاً به‌خاطر نیاز بنیادین‌شان به پیوندهای انسانی زندگی بخش در جوامع زندگی می‌کنند. بنابراین، جذابیت توسعه اجتماعی دارای‌مبنا (Asset Based Community Development) به‌عنوان یک فرض بنیادین در دل پویای ارج‌شناسانه نهفته است. کرتزمن و مکنایت (۱۹۹۳: ۱۳)، در این ارتباط، جوامع را به لیوانی که نیمی از آن پر است تشبیه می‌کنند. آنها تأکید می‌کنند که داشتن نواقص و کاستی‌ها از یک طرف و ظرفیت‌ها و استعدادها از طرف دیگر برای همه جوامع امری طبیعی است. با این وجود، آنها باور دارند که آن بخشی از جوامع که آنها را به جوامعی قدرتمند و زایا تبدیل می‌کند، ظرفیت‌ها و استعدادها آنهاست. لذا ابتدایی‌ترین نیاز برای ساخت چنین جوامعی را کشف این ظرفیت‌ها می‌دانند. مردم در جوامع می‌توانند با شناسایی و بسیج ظرفیت‌ها و دارای‌های موجود (اما اغلب ناشناخته)، فرآیند توسعه را خود سازماندهی و پیش ببرند. این رویکرد، به‌طور مشخص توجه را به دارای‌های اجتماعی از جمله استعدادهای خاص افراد و همچنین سرمایه‌های اجتماعی نهفته در روابطی که انجمن‌های محلی و شبکه‌های غیررسمی را نیرو می‌بخشند، جلب می‌کند. بعلاوه، همانطور که اشاره شد راه به سطح آوردن این دارای‌های اغلب ناشناخته، پرسشگری است. پرسشگری در پویای ارج‌شناسانه صرفاً به‌عنوان یک ابزار در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه آن هر پرسشگری را نوعی مداخله و زمینه‌ساز تغییر می‌داند. بر این اساس، آنچه بر آن تمرکز می‌کنیم و پرسش خود را از دریچه نگاه آن مطرح می‌کنیم، تبدیل به واقعیت و سرنوشت ما می‌شود. به‌عبارت دیگر، آنچه درباره‌اش می‌پوییم، رشد خواهد کرد.

پیش‌فرض بعدی، تغییر کل‌نگر در یک جامعه را در گرو تغییر تقریباً هم‌زمان همه اعضا می‌داند و به‌همین خاطر است که باور به درگیر شدن و مشارکت واقعی کل‌نظام دارد. آن، همچنین، بر این فرض استوار است که تغییر عمیق جامعه زمانی محتمل‌تر است که اعضای جامعه احساس قوی از اعتماد، ایمنی روانی و تعهد به فرآیند پویای ارج‌شناسانه داشته باشند. در این شرایط مردم می‌بایست بخش‌هایی از گذشته شناخته شده را با خود به آینده آورند که لزوماً می‌بایست بهترین گذشته‌شان باشد تا تبدیل به واقعیت آینده شود. فرض این است که نظام‌های انسانی به سوی مسائلی حرکت می‌کنند که بیشترین و اصیل‌ترین پرسش‌ها را درباره آنها مطرح می‌کنند؛ دانش و سرنوشت در هم تنیده‌اند؛ آنچه می‌دانیم و چگونگی حصول آن، تأثیر مستقیمی بر آنجا که در آن به پایان می‌رسیم، دارد. در اینجا واژه مردم به معنای واقعی کلمه مورد توجه است و تفاوت‌های بین آنها ارزش دارد. این تعامل بین فردی متکی بر به‌رسمیت شناختن تفاوت‌ها جهت به‌اکنون آوردن لحظه مثبت گذشته و شکل‌دادن به هویت منفعت‌محور (Ghazaie et. al., 2024: 18) که در اینجا زاینده‌گی و تغییر است، اعتماد به نفس و آرامشی به وجود می‌آورد که نه تنها افراد را برای سفر به آینده ناشناخته ذیل پویای ارج‌شناسانه آماده می‌سازد، بلکه احتمال اینکه ذی‌نفعان احساس الهام کنند، خلاقانه بیندیشند و ایده‌های جدید را امتحان کنند، نیز افزایش می‌دهد و در نتیجه تغییر اجتماعی می‌تواند آسان‌تر پیاده‌سازی شود و بالقوه پایدارتر باشد (Boyd & Bright, 2007: 1026-1025; Bushe, 2012: 9-10, Stavros et. al., 2016: 96; Verleysen et. al., 2015: 13; Mohr & Watkins, 2002: 2; Mathie & Cunningham, 2003: 474).

از دل این مفروضات و توضیحات مفصل تر مبانی فلسفی پویش، پژوهشگران متفاوت در مجموع برای پویش ارج‌شناسانه پنج اصل بنیادین و پنج اصل نوظهور مطرح کرده‌اند. اصول بنیادین، باورهای زیربنایی که پویش ارج‌شناسانه را از نظریه به عمل پیوند می‌دهند، تشریح می‌کنند؛ و اصول نوظهور، ضمن بسط و ارتقاء سطح اصول بنیادین، چگونگی موضع‌گیری ارج‌شناسانه را برای فعالین این حوزه روشن می‌سازند. این اصول به‌طور خلاصه در جدول ۱ مورد توجه قرار گرفته‌اند.

جدول ۱- اصول بنیادین و نوظهور پویش ارج‌شناسانه (Lewis, 2016: 126-127; Mohr & Watkins, 2002: 5; Verleysen et. al., 2015: 13; Stavros et. al., 2016: 103-101, 104; Mehta, 2017: 5; Maier, 2009: 108-107; Bushe & Kassam, 2005: 166-167; Bushe, 2011: 5-15; Danaeifard & Ehsani Moghaddam, 2020: 9; Sandercock, 2003: 36)

اصول	معنا	
اصول بنیادین	برساخت‌گرایی	نظام پدیده‌ها [اجزا یک پدیده و مجموعه‌ای از روابط، کنش‌ها و فرایندهای معناسازی میان آنها که در ترکیب با یکدیگر برساختی از پدیده را در ذهن فرد به‌عنوان یکی از همان اجزا شکل می‌دهند] در جهت انگاره‌هایی تکامل می‌یابند که به‌واسطه پرسش‌هایی شکل گرفته‌اند که برای درک چگونگی کار کردن آنها خلق شده‌اند. لذا کلمات جهان را می‌سازند و واقعیت از دل زبان برساخته می‌شود. واقعیت و هویت ما، هم‌ساخت هستند و ما عمیقاً با یکدیگر مرتبط هستیم. بنابراین، برساخت آینده تحول‌آفرین در گرو تغییر هویت ما و این نیز در گرو تغییر واقعیت برساخته‌شده و توجه به امر استثنائی است.
	هم‌زمانی	تغییر هویت نه به‌عنوان پیامد یک فرایند متأخر، بلکه هم‌زمان با صورت‌بندی پرسش‌های مثبت و بی‌قیدوشرط آغاز می‌شود؛ پرسش‌هایی که خود کنش پرسشگری در آنها به‌مثابه نیروی مولد تحول عمل می‌کند.
	انتظاری (Anticipatory)	تغییرهای بزرگ با کارهای کوچک آغاز می‌شوند؛ و این کارها که رفتار امروز ما را شکل می‌دهند تحت تأثیر آینده و چشم‌انداز سرنوشت‌سازی هستند که انتظارش را می‌کشیم. این تصویر از فردایی بهتر، رفتار کنونی هر ذی‌نفع دخیل در پدیده را هدایت می‌کند.
	شاعرانه (Poetic)	همچون شاعران که محدودیتی برای آنچه که می‌توانند درباره‌اش شعر بسرایند ندارند، ما نیز محدودیتی برای آنچه می‌توانیم درباره‌اش پویش انجام دهیم و از آن یاد بگیریم، نداریم. گذشته، حال و آینده نظام پدیده، همانند یک شعر خوب که امکان تفسیرهای متعدد را فراهم می‌آورد، منبع بی‌پایانی برای یادگیری، الهام و تفسیر هستند. لذا ضروری است عادت‌های دیدن خود را دستخوش تغییر کنیم و با تکیه بر تجربه غنی زندگی، پرورش چشمی ارج‌شناسانه و فراهم آوردن فضایی برای شنیده شدن داستان‌ها، به جستجوی آنچه می‌خواهیم بیشتر داشته باشیم، بپردازیم.
اصول نوظهور	مثبت	این اصل که پشتیبان سایر اصول نیز هست، هیجان‌ات مثبت را گسترش دهنده و سازنده اندیشه می‌داند. رمز تقویت قوت‌ها و توانمندی‌ها را نیز شناسایی، تأیید و ارج نهادن به آنها می‌داند. نورگرا (Heliotropic) بودن پویش ارج‌شناسانه، یعنی گرایش به رشد و حرکت در مسیر منبع انرژی، نیز ریشه در این اصل دارد. بنابراین، ذیل این اصل، پویش ارج‌شناسانه پرسشگری پیرامون آنچه که «زندگی می‌بخشد» را مورد توجه قرار می‌دهد.
	کلیت (Wholeness)	انسان‌ها فرای عناوین شغلی، تحصیلات و مدارج‌شان هر کدام یک داستان زندگی کامل و مهارت‌های بی‌پایانی را به همراه دارند و هریک بازتاباننده واقعیت برساخته شده خودشان از نظام پدیده هستند. احترام به تمام این کثرت‌ها، دانش‌ها و تجربیات گوناگون و دربرگیری تمام آنها با توجه به ارتباطی که با یکدیگر دارند، ما را به فراتر از توانمندی‌های درک‌شده پدیده مورد بحث می‌کشاند و زمینه‌زاینده را فراهم می‌آورد. لذا بر اساس باور به اینکه کل بزرگ‌تر از مجموع اجزایش است، بهترین پدیده و آینده مطلوب آن زمانی آشکار می‌شود که کلیت آن به‌طور عمیق احساس شود.

این اصل به این موضوع اشاره دارد که نحوه تصور و صورت‌بندی آنچه می‌خواهیم، در چگونگی شکل‌گیری آن نقش تعیین‌کننده دارد؛ به این معنا که تجسم و ساختن تصویر ذهنی از آینده، هم‌زمان بخشی از فرآیند شکل‌گیری آن نیز هست. به‌عنوان مثال، اگر منطقه‌ای زاینده و پایدار می‌خواهیم، می‌بایست فرآیند برنامه‌ریزی آن نیز در امتداد همین تصور شکل بگیرد. از این منظر تحقق حاصل هم‌راستایی میان تصور، کنش و صورت‌بندی عملی است. برخی این اصل را خودسازماندهی نیز خوانده‌اند.	تحقق
افراد می‌توانند آزادانه نحوه مشارکت و کمک‌شان به فرآیند تغییر را انتخاب کنند. در این حالت عملکرد بهتری داشته و به تغییر متعهدتر خواهند بود. آزادی درونی، امکان زندگی آزادانه را مهیا می‌سازد.	انتخاب آزاد
فهم و تلفیق اصول و پیش‌فرض‌های پویا ارج‌شناسانه و چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر جهت پیاده‌سازی روال پویا ارج‌شناسانه ضروری است. آگاهی خوداندیشانه از افکار، عادت‌ها و اقدامات می‌تواند امکان عمل در پارادایم ارج‌مدارانه را فراهم آورد.	آگاهی
داستان و روایت‌هایی که ما از پدیده می‌سازیم قدرت دگرگون‌ساز دارند. داستان‌ها باید گفته و نوشته شوند تا بهترین واقعیت‌ها را بازتاب دهند. داستان‌ها به‌صورت مشترک توسط ذی‌نفعان ساخته و روایت می‌شوند. پویا ارج‌شناسانه بر همه روایت‌ها برای فهم «کل پدیده»، از جمله روایت‌های به حاشیه رانده شده و عمدتاً نواور، تأکید دارد.	روایتی

۴.۲. جهت‌گیری و رویکرد پویا ارج‌شناسانه

جهت‌گیری پژوهش را در یک دسته‌بندی کلی می‌توان به پژوهش‌های بنیادی و کاربردی تفکیک کرد. پژوهش بنیادی با تولید دانش برای درک بیشتر سروکار دارد و پژوهش کاربردی با تولید برای اقدام به عمل. پژوهش بنیادی در پی پیشبرد معرفت بنیادی درباره جهان اجتماعی و به‌خصوص در پی آزمون کردن نظریه‌هاست. در مقابل، پژوهش کاربردی متوجه نتایج عملی است و در جهت بهتر انجام شدن وظایف، توسعه خط‌مشی و کارآمدسازی به کار برده می‌شود. در تحقیقات بنیادین پژوهشگران جدابافته‌تر و دانشگاهی‌ترند، اما پژوهشگران کاربردی عمل‌گراتر و در پی ایجاد تغییر هستند (Blaikie, 2016: 73-74). با این پشتوانه مفهومی از مطالعات بنیادی و کاربردی و مرور مقالات منتسب به پویا ارج‌شناسانه و مشخصاً مقاله کوپرایدر و سریواستوا (۱۹۸۷: ۱۵۰) مشاهده می‌کنیم که پویا ارج‌شناسانه در زمره مطالعات اقدام پژوهی، اما در راستای نقد شیوه‌های مرسوم آن پدیدار گشته است. آنها با این نقد که نگرش حل مسئله در اقدام پژوهی، به‌طور مستقیم به کاهش احتمال زاینده‌گی و ایده‌های تحول‌آفرین منجر می‌شود، پویا ارج‌شناسانه را به‌عنوان شکلی از اقدام پژوهی و به‌عنوان یک فن تغییر و توسعه که در پی خلق ایده‌های نوین، کنش‌مندی و آفرینش آینده‌ای بهتر است، معرفی کردند (Lewin, 1946: 36; Bushe, 2000: 5; Cooperrider & Avital, 2015: xvi-xxi). نتایج یک پویا ارج‌شناسانه باید برای نظامی که پرسشگری در آن صورت می‌گیرد کاربردی بوده و در عمل اعتبارسنجی شوند (Bushe & Kassam, 2005: 165). طبق اصل هم‌زمانی، پرسشگری صرفاً برای پرسیدن سؤال نیست، بلکه به آن به‌عنوان یک کنش آغازگر تغییر نگریسته می‌شود.

مواجهه با پاسخ‌های به این پرسش‌ها جهت تولید یک معرفت جدید که پیش از این از آن به‌عنوان یک تصور یا انگاره تحول‌آفرین، خلاق و زایا و دگرگون‌ساز یاد کردیم نیاز به یک رویکرد یا منطق پژوهش دارد. بلیکی (۲۰۱۵: ۸۳) توسعه معرفت را با استفاده از چهار منطق قیاس، استقراء، پس‌کاوی و استفهام ممکن می‌داند. با توجه به آنچه که پیش‌تر در خصوص هستی‌شناسی آرمانگرایانه و معرفت‌شناسی ساختگرایانه پویا ارج‌شناسانه ذکر شد، بلیکی معتقد است که رهیافت‌هایی که از این دریچه‌های نظری به پدیده‌ها نگاه می‌کنند،

رویکرد استفاده‌ی دارند. این رویکرد شامل ارائه نظریه‌هایی می‌شود که از زبان افراد و ذی‌نفعان و از معانی و بر ساخت واقعیت آنها از پدیده نشئت می‌گیرد (Dadashpoor & Ghazaie, 2019: 9-10). نکته حائز اهمیت در رویکرد استفاده‌ی ذیل پویش ارج‌شناسانه و تفاوت آن با سایر رهیافت‌هایی هم‌پیوند با این رویکرد این است که کشف و توصیف این دیدگاه درونی لزوماً وظیفه پژوهشگر یا فردی بیرونی نیست؛ چراکه ذی‌نفعان و مشارکت‌کنندگان در پویش ارج‌شناسانه می‌بایست در امر پرسشگری مشارکت داشته باشند و به همین خاطر است که در این رهیافت پرسشگران نیز عموماً از همان جامعه‌ای انتخاب می‌شوند که پرسش‌شونده‌ها به آن تعلق دارند و بدین سبب دوگانه «ما و آنها» یا «ما و شما» رنگ می‌بازد. همچنین، از این طریق است که تغییر هویت کلید می‌خورد (Bushe & Kassam, 2005: 1165). در اینجا تلاش می‌شود تا با پرسشگری ذی‌نفعان از یکدیگر آنها را در معرض واقعیت بر ساخته شده مشترک‌شان در زمانی که پدیده در بهترین حالت خود بوده است قرار دارد تا با فهم نظام‌های معنایی یکدیگر از پدیده و معناکاوای آنها سرنوشت و آینده مطلوب خود را از پدیده تصویر کنند و پژوهشگر یا تسهیلگر پویش در اینجا صرفاً به ثبت و ضبط این تصورها و دست‌بندی آنها می‌پردازد. در بخش بعدی تلاش می‌شود تا با پرداختن توأمان به صبغه، نوع، راهبرد، اهداف و شیوه‌های گردآوری اطلاعات در پویش ارج‌شناسانه، چگونگی پیاده‌سازی پویش را مورد توجه قرار دهیم.

۴.۳. روال پویش ارج‌شناسانه

پویش ارج‌شناسانه کاملاً آگاهانه، ابزارها و اهداف پرسشگری را آنجا که روش‌شناسی و پدیده به شکل فزاینده‌ای با یکدیگر همسو و متناسب شده‌اند، به هم پیوند می‌زند (Cooperrider & Avital, 2015: Xiv-Xii). به عبارت دیگر، پویش ارج‌شناسانه و پدیده از یکدیگر جدا نیستند، بلکه همانطور که از نام آن برمی‌آید این رویکرد پویشی را از خود پدیده و در درون آن راه می‌اندازد که در آن ذی‌نفعان به واسطه ارتباط با یکدیگر در جستجوی چیزی ارزشمند وارد سلسله‌ای از اتفاقات و رویدادها می‌شوند و عموماً به چیز با ارزشی دست می‌یابند. بر این اساس، پویش ارج‌شناسانه را می‌توان مشخصاً و همانطور که پیشتر نیز ذکر شد در زمره مطالعات میدانی قرار داد که البته مطالعات کتابخانه‌ای و آزمایشگاهی نیز می‌توانند در حاشیه و در راستای به سطح آوردن امر حیات‌بخش ناشناخته که نیاز به تاریخ، آزمایش یا محاسبه دارد، به آن کمک کنند. به همین شکل، اگرچه فضای حاکم بر پویش ارج‌شناسانه در مجموع دارای ماهیت کیفی است، اما مطالعات کمی نیز می‌توانند به صورت آمیخته به یاری آن بیانند. این ویژگی انعطاف‌پذیری روش‌شناختی، به‌ویژه در مواجهه با پدیده‌های پیچیده و چند ذی‌نفعی، بستری برای تأمل در کاربرد آن در برنامه‌ریزی منطقه‌ای فراهم می‌آورد. البته لازم به ذکر است همانطور که بهات و سینگ (۲۰۲۵: ۶۷۸) نشان می‌دهند، برخی از اصول محوری پژوهش کمی در تضاد با مفاهیم برساخت‌گرایانه پویش قرار می‌گیرد. لذا ضروری است که آنها در حاشیه پویش مورد توجه باشند و نتایج آنها در جلسات و گفت‌وگوهای بین فردی مورد گفت‌وگو قرار گیرند.

راهبردهای متعددی از جمله مطالعه موردی و اقدام پژوهی می‌توان برای پیاده‌سازی و اجرای پویش ارج‌شناسانه در نظر گرفت، اما از آنجایی که پویش ارج‌شناسانه خود به‌عنوان یک راهبرد نیز در نظر گرفته می‌شود، در اینجا صرفاً به توصیف آن می‌پردازیم؛ هرچند که دیوید کوپرایدر بر فلسفه حاکم بر این پویش، بیش از توجه به آن به‌عنوان یک فن، تأکید داشت (Bushe, 2011: 2). در سال ۱۹۹۷ برای اولین بار مدل چهار مرحله‌ای (4D) مطرح شد و سپس با مدل پنج مرحله‌ای (5D) تکمیل شد. با توجه به آنکه پویش ارج‌شناسانه یک تغییر مبتنی بر پرسشگری است (Grieten et. al., 2017: 8)، سنگ‌بنای تک‌تک این مراحل پرسشگری و مصاحبه‌ای است که افراد یا ذی‌نفعان با یکدیگر انجام می‌دهند. بنابراین، شیوه گردآوری داده در این پویش از نوع مصاحبه است.

چنین تأکیدی بر گفت‌وگو و مشارکت، آن را برای موقعیت‌هایی که تنوع ذی‌نفعان و ضرورت هم‌فهمی جمعی و به‌سطح آوردن امور از نظر پنهان مانده و هوشیار شدن نسبت به آنها برجسته است، واجد اهمیت می‌سازد. در نظر گرفتن این شیوه از پیاده‌سازی پویا ارج‌شناسانه بر این فرض استوار است که با مشارکت واقعی و درگیرانه ذی‌نفعان، تعهد اعضا به نظام پدیده تعمیق یافته و آنها بیشتر در آفرینش تغییر برای آینده آن سرمایه‌گذاری می‌کنند (Maier, 2009: 108).



شکل ۱- پیاده‌سازی پنج مرحله‌ای پویا ارج‌شناسانه، (; Danaeifard & Ehsani Moghaddam, 2020: 12; Bushe, 2011: 2-4; Stavros et. al., 2016: 104; Stavros et. al., 2018: 74)

هدف از پویا ارج‌شناسانه این است که به ذی‌نفعان در نظام پدیده این امکان را بدهد تا به‌صورت هم‌آفرینانه و مشترک آرمان‌هایی زمینه‌مند و راهی به پیش برای موفقیت آینده بیافرینند که از دانشی عمیق از هسته موفقیت و منابع درونی خودشان سرچشمه بگیرد. دستیابی به این هدف نیازمند مد نظر قراردادن شرایط زمینه‌ای منع‌کننده و تشویق‌کننده است که در همان ابتدا می‌بایست مورد توجه قرار بگیرند. پویا زمانی توصیه می‌شود که نیاز به تزریق مقداری مثبت‌نگری و امید به یک موقعیت احساس می‌شود. آن، همچنین، زمانی مفید است که چالش یا فرصت، مربوط به کل نظام باشد و هوش جمعی کلی برای پرداختن به آنها نیاز است. لذا این رویکرد در جوامع جمع‌گرا که هر فرد خود را در زندگی سایر اعضای گروه خود سهیم می‌داند، مؤثرتر است. علاوه‌براین، زمانی که راه‌های متعدد پیشتر طی شده‌اند و موفقیت مد نظر حاصل نشده است؛ یا اینکه مسیر پیش‌رو نامشخص بوده و نیاز به آفرینش و خلاقیت احساس می‌شود، پویا ارج‌شناسانه می‌تواند بسیار کمک‌کننده باشد. بوشه (۲۰۱۰: ۲۳۶) بیان می‌کند که پویا ارج‌شناسانه زمانی بیشترین تأثیر هیجانی را دارد که نظام پدیده در دوره‌ای از انحراف منفی از حالت نرمال باشد. در نهایت، پویا می‌تواند در مواقعی که نیاز به افزایش اعتمادبه‌نفس در میان اعضاست و یا اینکه هیچ فشار آشکاری برای تغییر شرایط موجود وجود ندارد، به‌کار آید (Lewis, 2016: 123; Nyaupane & Poudel, 2011: 1352).

در کنار تبیین ظرفیت‌های پویا ارج‌شناسانه، توجه به حدود کاربرد و موقعیت‌هایی که این رهیافت در آنها کارایی کمتری دارد، برای پرهیز از به‌کارگیری نابه‌جا و ساده‌انگارانه آن ضروری است. این حساسیت نسبت به زمینه و شرایط، به‌ویژه در کاربردهایی که با پیچیدگی‌های نهادی و تنوع ذی‌نفعان همراه هستند، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. پویا ارج‌شناسانه در گرو وجود رهبرانی است که آمادگی فراخوانی مؤثر مهارت‌ها، قوت‌ها و انرژی گروه را جهت فعال‌سازی و کار با آنها داشته باشند. در غیر این صورت، یعنی اگر رهبران متعهد به کنترل و فرماندهی باشند و احساس کنند که وظیفه آنهاست تا همه پاسخ‌ها را ارائه نمایند، برگزاری رویداد صرفاً تلف کردن وقت اعضا خواهد بود. همچنین، این خطر وجود دارد که زمینه برای دیگرانی که در آینده می‌خواهند به این شیوه کار کنند، ناهموار گردد. نکته بعدی این است که به دست آوردن بهترین نتیجه از فرآیند پویا ارج‌شناسانه نیاز به سرمایه‌گذاری زمان و انرژی حتی برای بعد از رویداد است. بنابراین، اگر زمان‌بندی مناسب نیست پویا ارج‌شناسانه توصیه نمی‌گردد. بعلاوه، این ضروری است که به تغییر به عنوان یک فرآیند و نه یک رویداد صرف نگریسته شود. زمانی می‌توان از پویا بیشترین بهره را برد که آن را به‌عنوان یک فرآیند تکرار شونده و شیوه‌ای فرهنگی از بودن درک کرد. اجلاس یا رویداد گروهی، تمام تجربه پویا ارج‌شناسانه نیست، بلکه تنها بخش قابل‌رؤیت آن است. آنچه پیش و پس از آن رخ می‌دهد، بخش‌های به همان اندازه مهم فرآیند تغییر هستند. آخرین مورد منع استفاده از پویا موضوع یا عنوان اشتباه است. در واقع، می‌بایست موضوع پویا که در مرحله اول یعنی تعریف تدقیق می‌شود با دقت انتخاب شود. شروع پویا با موضوعات پوششی و حاشیه‌ای درحالی‌که یک غول خوابیده در قلب نظام پدیده وجود دارد، تنش‌های نهفته را تشدید و عیان می‌کند و به فرآیند و اعتماد شرکت‌کنندگان آسیب می‌زند (Lewis, 2016: 136-139). همانطور که فلیویر و گاردنر (۲۰۲۵: ۲۵۱) مطرح می‌کنند در جلسات برنامه‌ریزی و آماده‌سازی پیش از شروع ضروری است با پرسیدن «چرا؟» هرچه بیشتر به ذهنیت و فضای حاکم بر نظام پدیده و چرایی انجام پویا پی برد. در مجموع، طرح این ملاحظات در راستای تبیین واقع‌بینانه حدود کاربست پویا است. چنین نگاهی امکان بهره‌گیری آگاهانه‌تر از این رهیافت را فراهم می‌آورد و از تبدیل آن به نسخه‌ای کلی و تجویزی چه به‌لحاظ فلسفه فکری و چه به‌لحاظ روش‌شناسی برای تمامی موقعیت‌ها جلوگیری می‌کند.

در ترکیب با مطالب پیشین، می‌توان «تعریف» را به‌مثابه کانون روال پیاده‌سازی پویا در نظر گرفت. این مرحله در روایت‌های اولیه از پویا مستقلاً با این عنوان نام‌گذاری نشده و بیشتر با مفهوم موضوع تأییدی (Affirmative Topic) شناخته می‌شده است. در این مرحله ضمن معرفی و تدقیق موضوع تأییدی که به‌عنوان کانون پرسشگری قرار می‌گیرد، هدف، چگونگی و چرایی استفاده از پویا و مقدمات برگزاری آن نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. در مواقعی این امکان وجود دارد که این موضوع تأییدی از پیش توسط مخاطبان و ذی‌نفعان تعریف و روشن شده باشد. بنابراین، در این حالت می‌توان با اتکا به آن به سراغ کشف هسته مثبت رفت. با این حال، برای تعریف کردن این موضوع تأییدی مشارکت دادن افراد مناسب، به‌ویژه حامیانی که بیشترین علاقه و قدرت مداخله را نسبت به نظام پدیده دارند، در شناسایی کانونی که هم برای رهبران و هم برای ذی‌نفعان گیرا و اقناع‌کننده هستند، می‌تواند بسیار حیاتی باشد (Bushe, 2011: 4). در اینجا پرسش راهنما این است که «ما می‌خواهیم با هم بر روی کدام عنوان زایا تمرکز کنیم؟» هدف از این پرسش رسیدن به درک مشترک از موضوعی از پدیده است که شایستگی این را دارد که مورد توجه جمعی قرار گیرد (Bhatt & Singh, 2025: 675). از این منظر، موضوع تأییدی نه یک داده از پیش موجود، بلکه برساخته‌ای تدریجی در بستر گفت‌وگوست که می‌تواند در طول فرآیند نیز دستخوش بازتعریف شود.

همانطور که انتظار می‌رود، صورت‌بندی اولیه موضوع تأییدی اغلب از خلال طرح مسائل و چالش‌ها توسط مشارکت‌کنندگان آغاز می‌شود. در چنین شرایطی پرهیز از طرد این بیان‌ها و گوش‌سپاری فعال به آنها اهمیت دارد. در واقع به جای کنار گذاشتن مسئله

تلاش می‌شود تا از طریق پرسیدن سؤال‌های جهت‌دهنده‌ای همچون «چه چیزی را بیشتر می‌خواهند؟» مسئله را بازتعریف و به یک موضوع تأییدی مثبت تبدیل کرد. موضوع تأییدی برای فرآیند پرسشگری حیاتی است زیرا حال‌وهوای پرسشگری را تعیین می‌کند و زمینه را برای پیشروی در ادامه مسیر پویا فراهم می‌سازد. موضوعات تأییدی فارغ از تأکیدشان می‌بایست این ویژگی‌های کلی را داشته باشند: مثبت باشند، مطلوب و خوشایند اعضا باشند، میل به یادگیری و گفت‌وگوهای پیرامون آینده‌های مطلوب را تهییج کنند (Maier, 2009: 108-109; Stavros et. al., 2016: 105; Boyd & Bright, 2006: 1026; Bushe, 2007: 5; Lewis, 2016: 135-132; Whitney et. al., 2010: 134).

برای تصریح موضوع تأییدی معمولاً نوعی گروه برنامه‌ریزی شکل می‌گیرد که به‌مثابه نماینده‌ای از نظام پدیده عمل می‌کند. این گروه در تعامل با تسهیل‌گر پویا، ضمن آشنایی با فلسفه پویا، در شکل‌دهی به نحوه پیش‌برد آن نیز مشارکت دارد. جلسات معرفی پویا به گروه برنامه‌ریزی می‌توانند بسته به شرایط کوتاه یا گسترده باشند و عمدتاً دو هدف عمده را دنبال می‌کنند. اول اینکه فهمی از فلسفه و عمل پویا ارج‌شناسانه ایجاد کنند و دوم فضایی برای کاوش جمعی در خصوص چگونگی پیاده‌سازی پویا در تناسب با بستر فراهم می‌آورند. در اینجا است که اعضای گروه برنامه‌ریزی به همراه تسهیل‌گر یا تسهیلگران پویا به‌واسطه شناخت زمینه‌ای که دارند و با مد نظر قرار دادن محدودیت‌های که برای پویا پیش از این ذکر شد، چگونگی پیاده‌سازی پویا را بازتعریف کرده و آن را بومی می‌کنند. در ادامه این اعضا به سفیران پویا تبدیل می‌شوند که در مواقعی که نظام پدیده همچون یک منطقه بسیار گسترده است، می‌تواند بسیار کمک‌کننده باشد. برای تعیین موضوع تأییدی با گروه برنامه‌ریزی کار می‌شود تا آنچه که آنها می‌خواهند بیشتر از آن داشته باشند، شناسایی شود. تشخیص نظام‌های اجتماعی پیشاهویتی و پسا‌هویتی^{iv} و اینکه موقعیت کنونی نظام پدیده در طیف انحراف منفی یا انحراف مثبت^v است نیز در این بخش می‌بایست صورت بگیرد (Bushe, 2011: 17-15).

تصمیم‌گیری درباره اینکه چه کسانی در پویا مشارکت داشته باشند نیز در تعامل با همین گروه شکل می‌گیرد. معیارهایی همچون میزان اثرگذاری، دسترسی به منابع، دانش مرتبط و آمادگی برای مشارکت و گفت‌وگو، می‌توانند در این انتخاب نقش داشته باشند. باین‌حال، این معیارها نیز بسته نبوده و به فراخور زمینه و هدف قابلیت انعطاف دارند. مشارکت فراگیر همه این ذی‌نفعان جهت دستیابی به بینش‌های عملی بسیار حیاتی است لذا گروه برنامه‌ریزی می‌بایست زمان‌بندی مناسب برای برگزاری پویا در نظر بگیرد (Lewis, 2016: 128-129). برخلاف برخی رویکردهای پژوهشی، در اینجا تعداد مشارکت‌کنندگان نه بر اساس اشباع نظری، بلکه در نسبت با امکان برانگیختن تخیل جمعی و گسترش گفت‌وگو معنا می‌یابد (Mohr & Watkins, 2002: 6). از این رو هرچه دامنه مشارکت گسترده‌تر باشد، امکان شکل‌گیری افق‌های جدید نیز افزایش می‌یابد. همچنین، توجه به آمادگی مشارکت‌کنندگان و فراهم‌سازی فرصت کافی برای آشنایی آنان با منطق پویا، می‌تواند در کیفیت پیشبرد آن مؤثر باشد. برخی مطالعات نشان داده‌اند که آموزش‌های سطحی و کوتاه‌مدت، به نتایج چندان مؤثری منجر نشده است (Bhatt & Singh, 2025: 678). چگونگی برگزاری رویداد و روش مورد نظر متناسب با زمینه از جمله دیگر تصمیماتی است که گروه برنامه‌ریزی می‌بایست در ارتباط با آن تصمیماتی اتخاذ کند. در مجموع گروه برنامه‌ریزی پویا می‌بایست متناسب با زمینه و بستر برای برگزاری رویداد پویا جهت پیاده‌سازی روال مراحل کشف، رؤیا، طراحی و سرنوشت یک یا چند رویکرد را انتخاب کند.

جدول ۲- رویکردهای چگونگی برگزاری رویداد پویا ارج‌شناسانه، (Skinner & Kelley, 2006: 85-87)

توصیف	رویکرد
تمامی اعضا و ذی‌نفعان در مراحل کشف، رؤیا، طراحی و سرنوشت در یک بازه زمانی گسترده چند ماه تا یک ساله درگیر می‌شوند و در انتخاب موضوع تأییدی، طراحی راهنمای مصاحبه، انجام مصاحبه‌ها، تفسیر آنها و انتشار نتایج مشارکت دارند. گفت‌وگوی کل‌سیستمی بررسی را در تمام سطوح و واحدهای نظام پدیده شامل می‌شود. این رویکرد به‌ویژه زمانی مفید است که فرهنگ یادگیری می‌خواهد ایجاد شود و ظرفیت تغییر افزایش یابد.	گفت‌وگوی کل‌سیستمی چهار مرحله‌ای
رویکردی برای تسریع تغییر است که گروه بزرگی از افراد (۳۰ تا ۱۰۰ نفر یا بیشتر) را در فرآیند تغییر درگیر می‌کند. عموماً رویداد واحدی است که در یک دوره ۲ الی ۴ روزه برگزار می‌شود. بر یک موضوع متمرکز است و همه کسانی که به آن موضوع مرتبط می‌شوند را فرا می‌گیرد. اعضا به مرکز راهبردی نظام پدیده کشیده شده و نسبت به نتایج احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند. برای کشف فرصت‌های تغییر، طراحی تغییرات مطلوب، گردهم‌آوردن افراد، تقویت اتحادها و مشارکت‌ها و ایجاد شتاب برای ابتکارات جدید استفاده می‌شود.	اجلاس پویش ارج‌شناسانه سران
روشی برای درگیر کردن تعداد زیادی از افراد در گفت‌وگوی رودررو با استفاده از یک فرآیند هرمی است. گروهی از مصاحبه‌کنندگان یک سری مصاحبه انجام می‌دهند؛ پس از اتمام، از مصاحبه‌شونده خواسته می‌شود تا خود به یک مصاحبه‌کننده تبدیل شود. کسانی که انتخاب می‌کنند مشارکت کنند، از طریق تلفن آموزش دیده و یک بسته از راهنمای مصاحبه دریافت می‌کنند. در یک دوره زمانی نسبتاً کوتاه، تعداد کمی از افراد که هر کدام ۱۰ مصاحبه انجام می‌دهند می‌توانند صدها یا حتی هزاران مصاحبه جمع‌آوری کنند. زمانی مفید است که دخیل کردن تعداد زیادی از افراد در ایجاد روابط بین گروه‌های مختلف و متعارض، هدف است.	پویش بسیج توده‌ای
یک گروه محوری از افراد (عموماً ۵۰ نفر یا کمتر) که نماینده کل نظام پدیده هستند، موضوعات را شناسایی می‌کنند، پرسش‌ها را تنظیم می‌کنند، مصاحبه‌ها را انجام داده و خلاصه‌ای از درون‌مایه‌های مصاحبه‌ها را تولید می‌کنند. این شکل از بررسی می‌تواند برای توانمندسازی یک گروه کوچک برای آغاز سریع یک تحول یا تلاش تغییر، آماده‌سازی برای اجلاس پویش ارج‌شناسانه سران، و ایجاد پایه‌ای محکم از اشتیاق استفاده شود.	پویش گروه هسته مرکزی
این رویکردی پایین به بالاست. پس از چند روز آموزش در روش‌های پویش ارج‌شناسانه، شرکت‌کنندگان ابتکارات خود را در حوزه‌های تخصصی خاص خود ایجاد می‌کنند. جنبه حیاتی شبکه تغییر مثبت این است که شرکت‌کنندگان موضوعات خود را انتخاب می‌کنند، پرسش‌های خود را توسعه می‌دهند، مصاحبه‌ها را انجام داده و داده‌ها را تفسیر می‌کنند. آن‌ها ممکن است به تنهایی یا با دیگران در حوزه‌های خود کار کنند. پس از اتمام، افراد ایده‌ها و ابتکارات ناشی از بررسی را به اشتراک می‌گذارند.	شبکه تغییر مثبت
کنسرسیوم تغییر مثبت، تیم‌هایی از افراد سازمان‌های مختلف نظام پدیده را برای مشارکت در مراحل کشف، رؤیا، طراحی و سرنوشت گرد هم می‌آورد. هدف پیگیری یک علاقه راهبردی مشترک است. تیم‌های مختلف به‌عنوان یک تیم بررسی بزرگ برای ۶ تا ۹ ماه کار می‌کنند، موضوعات تأییدی را انتخاب کرده و راهنمای مصاحبه ایجاد می‌کنند. سپس مصاحبه‌های پویش ارج‌شناسانه انجام می‌شود. پس از اتمام مصاحبه‌ها، اعضای تیم در یک اجلاس پویش ارج‌شناسانه سران شرکت می‌کنند تا نتایج بررسی خود را تفسیر کنند، بیانیه‌های طراحی را توسعه داده و مجدد در تیم‌ها سازماندهی شوند تا آنچه را آموخته‌اند اجرا کنند. این روش همسو کردن یک زنجیره ارزش مفید است.	کنسرسیوم تغییر مثبت
یکی از ساده‌ترین اشکال پویش است. این تیم شامل گروه کوچکی از افراد است که از مراحل پویش برای دستیابی به یک هدف خاص استفاده می‌کنند. تیم‌های یادگیری پویش ارج‌شناسانه بیشتر در مرحله سرنوشت برای تحریک نوآوری‌های سازگار با نتایج مراحل کشف، رؤیا و طراحی استفاده می‌شوند.	تیم یادگیری پویش ارج‌شناسانه
رویکردی دیگر در مقیاس کوچک به پویش ارج‌شناسانه است. یک گروه یا تیم از طریق یک سری ۱۰ یا ۱۲ جلسه کوتاه (۲ الی ۴ ساعته)، چرخه چهارمرحله‌ای را طی می‌کند. برای هر جلسه دستورکار خاصی تعیین می‌شود - انتخاب موضوعات،	جلسات پیشرونده

پویش ارج‌شناسانه	توسعه پرسش‌ها، انجام مصاحبه‌ها و غیره – و جلسات در عرض چند ماه به پایان می‌رسند. این فرآیند مزیت تداوم را دارد. جلسات پیشرونده پویش ارج‌شناسانه می‌توانند برای هر هدف و منظوری استفاده شوند.
-----------------------------	--

همانطور که از رویکردها برمی‌آید، پویش ارج‌شناسانه به‌عنوان رهیافتی زمینه‌مند به فراخور بستر نهادی و فرهنگی، ساختار و سلسله‌مراتب اجتماعی، ملاحظات قدرت، اعتماد و پیشینه‌های برنامه‌ریزی، می‌تواند رویکرد متناسب با شرایط زمینه را اتخاذ کند و در جلسات گروه برنامه‌ریزی در خصوص چگونگی پیاده‌سازی پویش و حتی بازتعریف و یا متناسب‌سازی گام‌های آنها تصمیماتی اتخاذ نماید. در مجموع، آنچه می‌توان از مرحله «تعریف» در پویش ارج‌شناسانه فهم کرد این است که این مرحله بیش از آنکه مرحله‌ای مجزا و مقدم بر سایر مراحل باشد، نوعی فرآیند مستمر از آماده‌سازی، هم‌فهمی و جهت‌دهی است که می‌تواند در طول پویش نیز تداوم یابد. لذا می‌توان آن را به‌مثابه فضایی برای اندیشیدن جمعی درباره چگونگی پیشبرد پویش و برنامه‌ریزی برای پیاده‌سازی آن و کشف هسته‌های مثبت تلقی کرد.

«کشف کردن» دیگر گامی است که در پی ارج‌شناسی و توجه به آن دسته از ویژگی‌هایی است که حیات و پویایی

نظام پدیده را امکان‌پذیر ساخته‌اند. در این مرحله شرکت‌کنندگان در پیوندی تعاملی با سایر ابعاد پویش نوعی گفت‌وگوی جمعی حول «بهترین آنچه که هست» شکل می‌دهند؛ گفت‌وگویی که گاه با عناوین جستجوی «ویژگی‌های حیات‌بخش» و «هسته مثبت» نیز نامیده می‌شود. موضوع ارزشمند در اینجا علاوه بر فهرست قوت‌ها، توانمندی‌ها و فرصت‌های منحصربه‌فرد پیش روی نظام پدیده، بر ساخت تدریجی فهمی مشترک از آن چیزی است که برای کنشگران معنادار، ارزشمند و زایا تلقی شده، می‌شده یا می‌شود. روایت‌گری‌ها و داستان‌های شرکت‌کنندگان از بهترین شرایط و تجارب خود از موضوع تأییدی مرتبط با نظام پدیده در اینجا نقش محوری ایفا می‌کنند. سندراکاک (۲۰۰۳: ۲۶) این روایت‌گری‌ها را در مرکز عمل برنامه‌ریزی می‌بیند و برنامه‌ریزی را به‌مثابه داستان اجراشده (Performed story) تعریف می‌کند. او مدعی است روایت‌ها هم در قالب فرآیندهای برنامه‌ریزی و هم در دل آنها عمل می‌کنند؛ جایی که توانایی روایت‌گری، گوش‌سپاری و خلق داستان‌ها پرورش می‌یابند، و به همان اندازه، توانایی خلق فضایی برای شنیده شدن این روایت‌ها نیز اهمیت پیدا می‌کند. ایفای نقش روایت‌ها به‌عنوان کاتالیزورهای تغییر با الهام‌بخشی‌شان از یک طرف و شکل‌دهی به تخیلی نو درباره بدیل‌ها از طرف دیگر محقق می‌شود. این داستان‌ها و روایت‌ها فرهنگ‌ها، اجتماعات و سازمان‌ها را کنار هم نگه می‌دارند و ارزش‌های عمیقاً حفظ شده را آشکار می‌سازند. پرسشگری حول به‌سطح آوردن هسته مثبت می‌تواند به فرهنگ نوینی در میان اعضا نیز منجر گردد و به آنها حس شایستگی ببخشد. پرسش‌های محوری از جنس «در این نظام چه چیزی حیات‌بخش بوده است؟» یا «در بهترین وضعیت خود چه تجربه‌ای داشته‌ایم؟» در اینجا به گشودن افق‌های تفسیری جدید کمک می‌کنند (Mehta, 2017: 5; Bushe & Kassam, 2005: 167; Bushe, 2011: 3&13). فرض زیربنایی در اینجا این است که واقعیت زندگی اجتماعی از خلال زبان، روایت‌ها و تصاویر ذهنی، عموماً به رویدادها و کنش‌هایی می‌انجامد که شیوه سخن گفتن و اندیشیدن اعضا درباره نظام پدیده را تقویت می‌کنند (Boyd & Bright, 2007: 1029). جستجو و کشف در مثبت، بزرگترین پتانسیل برای گشودن ذهن زاینده را دارد که می‌تواند ویژگی‌های پویش را پشتیبانی کند (Grieten et. al., 2017: 7). بر اساس پژوهش‌ها درباره مغز انسان، داستان‌ها قدرت اتصال نیمکره چپ مغز، جایگاه عقل و زبان، با نیمکره راست، جایگاه طبیعت هنری، نوآوری و خلاقیت ما را دارند. با بهره‌گیری از کل مغز، به طیف کامل ایده‌ها و هیجانات خود دسترسی می‌یابیم و پایه‌ای قدرتمند برای تصاویرمان از یک حالت ایده‌آل ایجاد می‌کنیم (Stavros et. al., 2016: 105-106).

در سطح عملی، این گام اغلب از خلال طرح مجموعه‌ای از پرسش‌های ارج‌شناسانه پیرامون موضوع تأییدی پیش می‌رود. این پرسش‌ها می‌توانند در قالب مصاحبه‌های فردی یا تعاملات گروهی دنبال شوند، اما محدود به آنها نیستند و بسته به زمینه، می‌توانند با شیوه‌هایی همچون مشاهده، تحلیل روندها یا حتی داده‌های کمی نیز همراه شوند. از این حیث، هیچ روش واحد و از پیش تثبیت‌شده‌ای برای پیشبرد این گام وجود ندارد، بلکه نحوه تحقق آن در نسبت با شرایط، کنشگران و امکانات موجود شکل می‌گیرد. با این حال، پویش زمانی در بهترین حالت خود است که مصاحبه‌های ارج‌شناسانه در اولیت باشند و تمامی ذی‌نفعان را فراگیرند. پس از اتمام مصاحبه‌ها، داستان‌ها و روایت‌ها با تمام اعضا به اشتراک گذاشته می‌شوند تا درون‌مایه‌های مشترک آنها مشخص گردند (Skinner & Kelley, 2006: 83). داستان‌های حاصل نوشته می‌شوند و گروه‌های کوچکی تشکیل می‌شوند که در آن همه اعضای گروه یک داستان واحد را با هم می‌خوانند. سپس درباره تصاویر و ایده‌هایی که داستان در آن‌ها برانگیخته است، مرتبط با هدف پویش، بحث می‌کنند. این نوعی طوفان فکری تحریک‌شده است. وقتی گفت‌وگو از نیرو می‌افتد، گروه به سراغ خواندن داستان دیگری می‌رود. گروه ادامه می‌دهد تا زمانی که خواندن داستان‌های بیشتر ایده جدیدی ایجاد نکند. به این فرآیند هم‌زایش گفته می‌شود. هم‌زایش نه تنها به تولید ایده‌های جدید کمک می‌کند، بلکه می‌تواند تغییر در روایت جاری ایجاد کند (Bushe, 2007: 5). در این میان، حرکت میان روایت‌ها، توقف، بازگشت و بازتفسیر آنها بخشی طبیعی از فرآیند محسوب می‌شود.

در مجموع، آنچه از آن به عنوان «کشف کردن» در پویش یاد می‌شود، نوعی فرآیند مستمر از معناکاوی جمعی برای تأمین خوراک رؤیایپردازی است. با این حال، آن، همچنان، می‌تواند در سایر گام‌های پویش به صورت هم‌زمان تداوم یابد و بر غنای فرآیند به‌عنوان یک کل بیافزاید.

در تداوم و تعامل با دستاوردهای کشف کردن، فضایی یگانه برای رؤیایپردازی جمعی ممکن می‌گردد؛ لحظه‌ای که به گفته بوشه (۲۰۰۰: ۳) در آن نیروهای محدود کننده زایایی یعنی تمسخر و سرکوب به واسطه گوش دادن به داستان‌های یکدیگر و لحظاتی که بهترین درون ما را لمس کرده‌اند، موقتا به تعلیق در می‌آیند. وی در جایی دیگر (۲۰۱۲: ۱۶) نشان می‌دهد که گفت‌وگوهای مثبت فضای عاطفی ایمن لازم را فراهم می‌آورند تا افراد به پشتوانه آنها درباره رؤیاهایی که واقعاً در دل دارند، صحبت کنند. لزوم رؤیایپردازی و تعلیق تمسخر و سرکوب را می‌توان در این بیان انیشتن یافت؛ «نمی‌توانید مسئله‌ای را در همان سطح انتزاعی که ایجاد شده است، حل کنید.» لذا بسط این سطح و حرکت در لایه‌های رؤیا و خیال ضروری به نظر می‌رسد.

شرکت‌کنندگان با تأمل و گفت‌وگو پیرامون آنچه که از هسته‌های مثبت کشف کرده‌اند، به تدریج وارد گفت‌وگوهایی می‌شوند که در آن افق‌های متنوعی از آینده‌های ممکن نظام پدیده به پشتوانه هسته‌های مثبت برساخته می‌شوند. آینده‌هایی که نه تنها از جنس نخبگانی نیستند و بر شرکت‌کنندگان تحمیل نمی‌شوند، بلکه به‌عنوان برون‌داد تعامل، تخیل و معناسازی جمعی پدیدار می‌گردند. در اینجا تمرکز از صرف شناسایی قوت‌ها و توانمندی‌های موجود، به امکان گسترش یافته آنها در قالب روایت‌های بدیل از آینده تغییر می‌یابد. رؤیایپردازی این امکان را برای مشارکت‌کنندگان که در واقع کنشگران نظام پدیده هستند فراهم می‌آورد تا خود و تلاش‌های‌شان را در ارتباط با آنچه که به‌عنوان آینده نظام پدیده می‌سازند ببینند و سهم و نقش خود را در پیاده‌سازی آن تصور کنند. از این رو پرسش‌هایی نظیر «متناسب با موضوع تأییدی چه ممکن است باشد؟» یا «اگر در بهترین وضعیت‌های قابل تصور خود قرار گیریم، چه چشم‌اندازهایی قابل تصور خواهند بود؟» به‌عنوان محرک‌های گفت‌وگو مطرح می‌شوند (Mehta, 2017: 5-6).

در اینجا، شرکت‌کنندگان به‌پشتوانه برجیده شدن محدودکننده‌های زایایی، رؤیاهای غنی شخصی خود را به اشتراک می‌گذارند و در تعامل با یکدیگر، به بازتفسیر، ترکیب و گسترش آنها در قالب افق‌های جمعی می‌پردازند. در نتیجه آنچه شکل می‌گیرد نه یک

چشم‌انداز واحد و تثبیت شده، بلکه مجموعه‌ای از تصاویر و روایت‌های معنادار از آینده است که می‌توانند همچنان در ادامه مسیر بازتعریف شوند. گفت‌وگوها ضمن آنکه ریشه در تاریخ و تجارب نظام پدیده دارند، امکان گسترش تفکر درباره توانمندی‌ها و آینده بالقوه را فراهم می‌آورند. مشارکت طیف متنوعی از ذی‌نفعان، از جمله رهبران و سایر کنشگران، در این میان اهمیت دارد، چرا که تنوع دیدگاه‌ها به غنای بیشتر افق‌های برساخته‌شده می‌انجامد. در این میان، نقش تسهیل‌گر پویا ارج‌شناسانه نه جهت‌دهی به محتوای رؤیاهای، بلکه در فراهم‌سازی و نگهداشت فضای گفت‌وگوی ایمن و زاینده‌ای تعریف می‌شود تا امکان بروز و تعامل آزادانه روایت‌ها و امکان شنیده شدن‌شان فراهم گردد. لذا، بیان رؤیاهای می‌تواند در قالب‌های متنوعی از جمله روایت، تصویرسازی یا سایر اشکال خلاقانه صورت گیرد و سپس در گفت‌وگوهای جمعی مورد واکاوی قرار گیرد. آنچه به‌عنوان برونداد از این گفت‌وگوهای خلاقانه مورد انتظار است، افق‌هایی الهام‌بخش و برساخته است که به‌عنوان چشم‌اندازی راهبردی و به‌پشتوانه پیش فرض نورگرا بودن، تلاش‌های فردی را به سوی بزرگ‌ترین پتانسیل نظام پدیده هدایت می‌کند (Boyd & Bright, 2007: 1022&1029; Messerschmidt, 2008: 456; Lee et. al., 2022: 5).

در مجموع بر اساس آنچه‌که ویتنی و همکاران (۲۰۱۰: ۱۸۶) نشان می‌دهند، تفکر عمیق و دقیق درباره سؤال کانونی، مشارکت در گفتمان رؤیاپردازی، تصریح رؤیای جمعی، تصویرسازی و وضع خلاقانه رؤیا، تعیین موضوعات و فرصت‌های مشترک، ایجاد نقشه فرصت و مستندسازی رؤیا در تعامل با یکدیگر، رؤیای برساخته شده را به‌دست می‌دهند. در ادامه و به‌واسطه همگرایی نسبی به‌وجود آمده در ایجاد رؤیای جمعی مشترک، امکان طراحی صورت‌بندی‌های عینی‌تر به‌منظور تحقق‌بخشیدن به رؤیای جمعی مشترک فراهم می‌گردد.

در میانه گفت‌وگوهایی که رؤیاهای جمعی را شکل می‌دهند، به تدریج لزوم طراحی مسیر محقق شدن رؤیاهای شکل می‌گیرد که می‌تواند آغازگر انتقال از تأمل به عمل باشد. در اینجا وظیفه اصلی شرکت‌کنندگان، شناسایی و تمیز ایده‌های عینی، قابل اجرا یا کیفیت‌هایی است که نظام پدیده را به پتانسیل نوین تصویرشده خود نزدیک‌تر می‌کنند (Boyd & Bright, 2007: 83; Skinner & Kelley, 2006: 1031). شرکت‌کنندگان، در واقع، به‌وسیله معماری اجتماعی ویژگی‌های نظام پدیده ایده‌آل را که می‌توانند آرمان مشترک برساخته شده را محقق کنند، در قالب گزاره‌هایی زاینده و مجدداً از طریق کنش پرسشگری و گفت‌وگو طراحی می‌کنند. در این راستا پرسش‌هایی نظیر «ایده‌آل بهتر است که چه چیزی باشد؟»، «جذاب‌ترین ایده‌های قابل اجرا کدامند و چگونه می‌توانیم آن‌ها را به کار گیریم؟» و «نظام پدیده ایده‌آل ما که رؤیایمان را محقق می‌کند، بهتر است چگونه باشد و چگونه کار کند؟» (Bushe & Kassam, 2005: 167; Bushe, 2012: 11) به‌عنوان محرک گفت‌وگوها مطرح می‌شوند. بدین ترتیب گذار از «ممکن است چه باشد؟» به «بهتر است چه باشد؟» موجب بازبینی گزینه‌های رؤیاپردازی‌شده و شکل‌گیری محرک‌های کنش جمعی می‌شود (Metha, 2017: 6).

در ادامه این فرآیند، تعیین اینکه چه چیزی طراحی شود و چه کسانی در این گفت‌وگوها مشارکت داشته باشند، خود بخشی از فرآیند تعاملی و گاه چانه‌زنی میان کنشگران تلقی می‌شود. از این‌رو، اگرچه در ادبیات پویا ارج‌شناسانه قالب‌هایی نظیر اجلاس‌های سران یا گروه‌های نماینده پیشنهاد شده است، اما نحوه تحقق آن بسته به زمینه، ساختارهای نهادی، روابط قدرت و میزان اعتماد میان کنشگران می‌تواند متفاوت و متغیر باشد. در این میان، توجه به تنوع دیدگاه‌ها و حضور گروه‌های مختلف، می‌تواند به غنای بیشتر صورت‌بندی‌های حاصل بینجامد. تعداد این اعضا می‌تواند در حداقل‌ترین حالت ۲۰ نفر و حداکثرترین حالت گروه‌های ۱۰۰ الی ۳۰۰ نفره باشد. مشخصاً، هرچقدر تعداد این افراد بیشتر باشند، طرح جدید سریع‌تر و آسان‌تر از طریق عمل به واقعیت تبدیل

می‌شود. طرح‌ها از دل داستان‌ها و روایت‌هایی که افراد از چگونگی کار نظام پدیده مورد بحث در بهترین حالتش بیان می‌کنند و توصیف ایده‌آل، شکل می‌گیرند و در قالب بیانیه‌هایی زاینده و روایت‌گونه بیان می‌شوند. این بیانیه‌ها به‌جای اینکه صرفاً دستورالعمل‌های تجویزی باشند، تلاش می‌کنند امکان‌های بدیل را پیش روی کنشگران بکشایند، الهام‌بخش باشند، از هنجارهای تثبیت‌شده فراتر روند و اشکال جدیدی از تعامل را در مسیر تحقق رؤیایا ترسیم کنند (Whitney et. al, 2010: 197-216).

در نهایت، بیانیه‌های برانگیزاننده مرحله طراحی که با به‌وجود آمدن همگرایی نسبی میان کنشگران به‌عنوان ویژگی‌هایی از نظام پدیده ایده‌آل به‌وجود آمده‌اند، می‌توانند زمینه‌ساز تداوم پویای سرنوشت باشند.

سرنوشت، آنجایی است که شرکت‌کنندگان هر کدام کنش مرتبط با خود را متناسب با طرح طراحی‌شده برای تحقق رؤیا می‌یابند و در این کش‌وقوس برای اینکه سهم خود را پیدا کنند، انگاره‌های زاینده‌ای پدیدار می‌گردند که دوباره آنها را به سمت توانمندی‌ها، هسته‌های مثبت و ارج‌شناسی سوق می‌دهد. اینجاست که برنامه‌های اقدام برای تغییر نمایان می‌گردند. آنچه که در اینجا رخ می‌دهد انتقال از برنامه‌ریزی به استقرار به‌پشتوانه گسترش کنش‌هایی است که در تعامل با شرایط، کنشگران و بازخوردهای مستمر، به تدریج مسیرهای عمل را شکل داده و بازتعریف می‌کنند، و تعیین‌کننده چگونگی آینده نظام پدیده هستند. پرسش‌هایی نظیر «برای محقق کردن آنچه که بهتر است باشد، در عمل چه خواهیم کرد؟» یا «چگونه با استفاده از قوت‌ها و توانمندی‌های مان برای تحقق وعده رؤیایا ادامه دهیم و اطمینان حاصل کنیم که نظام مان در آینده شکوفا می‌شود؟» به‌عنوان محرک‌های کنش و گفت‌وگو شناخته می‌شوند (Boyd & Bright, 2007: 1022&1032; Skinner & Kelley, 2006: 8; Mills et. al., 2013: 155). بر این اساس، شرکت‌کنندگان حوزه‌هایی را که مایل یا قادر به کنش در آنها هستند شناسایی می‌کنند و به‌صورت فردی یا جمعی وارد اقدام می‌شوند، اقدام‌های که لزوماً هم‌جهت نبوده و می‌توانند به فراخور موضوعات، بستر پدیده و اقتضانات آن متکثر باشند. در این میان، آنچه از آن به‌عنوان شکل‌گیری «تیم‌های پیشرفت‌آفرین» (breakthrough teams) یاد شده، یکی از شیوه‌های ممکن برای پیگیری این کنش‌ها تلقی می‌شود (Messerschmidt, 2008: 456).

بوشه (۲۰۰۷: ۶) سرنوشت را در پیوند با شکل‌گیری نوعی همگرایی میان مشارکت‌کنندگان پیرامون آنچه می‌تواند در ادامه مسیر محقق شود، تبیین می‌کند؛ همگرایی که عمدتاً ناظر بر درک‌ها و جهت‌گیری‌های مشترک در بستر تعاملات است. همچنین، تقویت این باور در میان مشارکت‌کنندگان اهمیت می‌یابد که می‌توانند و مجازند در چارچوب ظرفیت‌ها و شرایط موجود اقداماتی را در جهت به حرکت درآوردن نظام پدیده و نزدیک‌شدن به بیانیه‌های طراحی پیگیری کنند. افزون بر این، همه اعضا یا تیم‌های حاضر به‌صورت داوطلبانه درگیر این اقدام‌ها می‌شوند که لازمه آن انگیزه درونی است که در فرآیند شکل می‌گیرد. در این میان، رهبری نیز به‌جای اتکا بر الگوهای کنترل‌محور، بیشتر در قالب حمایت، پیونددهی و تقویت اقدام‌هایی معنا می‌یابد که در بستر عمل در حال شکل‌گیری هستند و می‌توانند نظام پدیده را در مسیرهای مطلوب به حرکت درآورند. بوشه این سبک رهبری را در پویای ارج‌شناسانه با استعاره‌هایی همچون ردیابی (جستجوی موقعیت‌هایی که نشانه‌های امر مطلوب در آنها از پیش وجود دارد) و دم زدن (تقویت و گسترش ظرفیت‌های موجود از طریق افزودن انرژی به آنها) توصیف می‌کند. همچنین، ویتنی و همکاران (۲۰۱۰: ۲۲۱) علاوه بر موارد مذکور، مرحله سرنوشت را بستری برای بازشناسی و حتی تجلیل از انرژی، فضای شکل‌گرفته و یادگیری‌های حاصل از مراحل پیشین نیز می‌دانند؛ امری که خود می‌تواند به تداوم و بازتولید پویای در چرخه‌های بعدی یاری رساند.

در پایان این بخش، توجه به این نکته ضروری است که علی‌رغم اینکه آن چه به‌عنوان تعریف، کشف، رؤیایپردازی، طراحی و سرنوشت ذکر شد می‌تواند در نگاه نخست نسبتاً عینی و قابل درک باشند، اما در عمل، این صورت‌بندی‌ها انعطاف‌پذیر بوده و متناسب با بستر عمل می‌کنند. از این‌رو، نحوه درک، تفسیر و به‌کارگیری این لایه‌ها در بسترهای مختلف، و مهم‌تر از آن پایبندی به مبانی فلسفی و اصول بنیادین پویش ارج‌شناسانه، عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری تمایزات میان تجربیات مختلف این رهیافت است. در همین راستا، محققان این عرصه نسبت به اطلاق عنوان پویش ارج‌شناسانه به هر رویکردی که صرفاً بر جنبه‌های مثبت تأکید دارد، هشدار داده و بر ضرورت پای‌بندی به اصول و منطق درونی پویش تأکید می‌کنند. همچنین، به‌عنوان آخرین نکته در اینجا لازم به ذکر است که برای تحلیل متون حاصل از مصاحبه‌های ارج‌شناسانه پویش می‌توان از تحلیل مضمون و داده بنیاد بهره جست. حال با پشتوانه این صورت‌بندی از روال پویش ارج‌شناسانه، تلاش می‌شود تا کاربری این رهیافت در برنامه‌ریزی منطقه‌ای به‌صورت موجز مورد بررسی قرار گیرد.

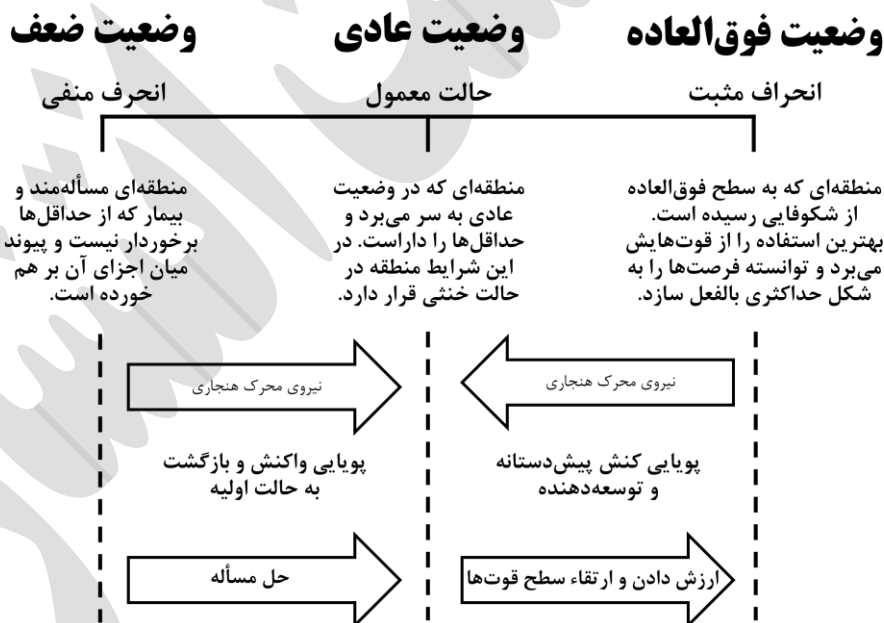
۵. بسط روال پویش ارج‌شناسانه در برنامه‌ریزی منطقه‌ای: به‌سوی هم‌کنشی با منطقه

نگاه هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناختی به پویش ارج‌شناسانه مؤید این نکته است که تغییر در برنامه‌ریزی منطقه‌ای و به‌فراخور تصور از منطقه و دگرگونی در آن، نه به مثابه مداخله‌ای دفعی، بلکه به‌عنوان فرآیندی تدریجی از بازآرایی در معانی، روابط و کنش‌های جمعی، قابل درک است. در این چارچوب، منطقه نه به یک واحد ثابت و از پیش‌داده، بلکه برساختی اجتماعی-رابطه‌ای تلقی می‌شود که در بستر تعاملات میان کنشگران، نهادها و ساختارهای چندمقیاسی، در پیوندی مستمر میان مردم، کار و مکان شکل گرفته و بازتولید می‌شود. از این منظر، آنچه در کانون توجه قرار می‌گیرد نه برنامه‌ریزی برای منطقه، بلکه هم‌کنشی با منطقه و چگونگی برساخت آن در جریان کنش‌های واقعی است.

در مواجهه با این فهم، می‌توان به‌صورت تحلیلی دو وضعیت را در میان کنشگران منطقه بازشناسی کرد: در یک حالت، هوشیاری نسبت به «منطقه» و نقش کنش‌های فردی و جمعی در شکل‌دهی به آن ضعیف یا پراکنده است؛ و در حالتی دیگر، این هوشیاری وجود دارد، اما عمدتاً در قالب روایت‌هایی مسئله‌محور و معطوف به کمبودها و محدودیت‌ها صورت‌بندی شده است. پویش ارج‌شناسانه، از طریق تأکید بر گفت‌وگوهای بین فردی و بین گروهی هم‌سطح و مبتنی بر ارج‌شناسی، می‌کوشد این افق‌های ادراکی را جابه‌جا کند. در این فرآیند، تغییر در روایت‌ها و معناهایی که کنشگران به تجربه زیسته خود از منطقه نسبت می‌دهند، می‌تواند به بازتعریف نحوه هم‌کنشی آنان با منطقه بینجامد. با این حال، این تغییر به‌هیچ‌وجه به‌صورت خطی یا تضمین‌شده نیست، بلکه بخشی از یک فرآیند تدریجی و چندسطحی در بازآرایی شبکه روابط، ادراکات و کنش‌هاست. در این میان، تأکید بر «ما» در پویش ارج‌شناسانه نیز نیازمند دقت مفهومی است. این ما ناظر بر حذف تفاوت‌ها و تعارض‌ها نیست؛ بلکه بیانگر تلاشی برای خلق بستر گفت‌وگویی است که در آن کنشگرانی با منافع، موقعیت‌ها و سطوح قدرت متفاوت امکان حضور پیدا می‌کنند. از این منظر، شکل‌گیری چنین بستری مستلزم طراحی آگاهانه فرآیندهایی است که هم امکان بروز صداهای متکثر را فراهم آورند و هم از غلبه روایت‌های مسلط جلوگیری کنند. در همین راستا، صورت‌بندی هویت‌های منفعت‌محور حول منطقه، به مثابه عرصه‌ای از کنش مشترک، می‌تواند به تقویت هم‌کنشی میان گروه‌ها و کاهش فاصله‌های ادراکی کمک کند (Mady & Chettiparamb, 2016: 8-9 ; Ghazaie et. al., 2024: 4-7).

همانطور که اشاره شد، پیش‌نیاز دوم باور به فلسفهٔ بنیانی پویش ارج‌شناسانه، یعنی پرسشگری، هستهٔ مثبت و ارج‌شناسی، و انرژی برآمده از برهمکنش این سه‌گانه است که می‌تواند به زاینده‌گی و تغییر بینجامد. پیش‌نیاز سوم، درکی از برنامه‌ریزی به‌مثابه فرآیندی گفتمانی است که در آن مرز میان برنامه‌ریز و مخاطب تضعیف شده و این دو در تعامل با یکدیگر در برساخت اجتماعی دانش و پیوند آن با عمل مشارکت می‌کنند. در چنین فهمی، آنچه شکل می‌گیرد نه یک برنامه به‌عنوان محصول نهایی و کنش تخصصی، بلکه الگویی در حال شدن از هم‌کنشی با منطقه است.

در عین حال، باید توجه داشت که پویش ارج‌شناسانه در هر بستری قابل تحقق نیست. فقدان باور به هستهٔ مثبت، غلبهٔ رویکردهای کاملاً بالا به پایین، یا نبود حداقلی از امکان تغییر، می‌تواند این فرآیند را با چالش مواجه کند. همچنین، اطلاق عنوان پویش ارج‌شناسانه به هر رویکردی با ظاهری مثبت، بدون پایبندی به مبانی آن، می‌تواند به بدبینی نسبت به این رویکرد دامن بزند. بر این اساس، در صورتی که متولیان طرح‌های برنامه‌ریزی منطقه‌ای به چارچوب‌های از پیش تعیین شده (شرح خدمات تیپ)، محدودیت‌های شدید زمانی و مالی، یا رویکردهای دستوری پایبند هستند، امکان به‌کارگیری کامل پویش با چالش مواجه می‌شود. با این حال، حتی در چنین بسترهایی نیز می‌توان برخی از منطق‌ها و حساسیت‌های آن را، ولو به‌صورت محدود، در فرآیندهای موجود وارد کرد؛ هر چند که در این صورت، دیگر با شکل خالص پویش ارج‌شناسانه مواجه نخواهیم بود. از این منظر، خود پویش نیز می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای بازاندیشی در چارچوب‌های رسمی برنامه‌ریزی منطقه‌ای، از جمله شرح خدمات تیپ، مورد استفاده قرار گیرد.



شکل ۲- میدان کنش در برنامه‌ریزی منطقه‌ای (based on Boyd, & Bright, 2007)

همانطور که شکل ۲ نشان می‌دهد، رویکرد رایج حل مسئله در برنامه‌ریزی منطقه‌ای عمدتاً انرژی خود را از مسئله می‌گیرد و هدف آن بازگشت به حالت معمولی منطقه و وضعیتی قابل تحمل است. به‌عنوان مثال، منطقه‌ای را در نظر بگیرید که در سال‌های گذشته به‌واسطه رشد بخش صنعت، مهاجران بسیاری را با خاستگاه‌های متفاوت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پذیرفته است و امروز با

اجتماع ناپایدار و تبعات ناشی از آن از جمله آسیب‌های اجتماعی و انواع تعارضات همراه است. در این حالت هدف رسیدن به بافت اجتماعی منطقه‌ای است که افراد در آن دست‌کم یکدیگر را تحمل می‌کنند و تعارضی بین‌شان وجود ندارد. اقداماتی که برای این مهم صورت می‌گیرد عمدتاً حول درمان و جبران و بازسازی می‌چرخند و قرار نیست پیشرفت و توسعه‌ای صورت گیرد. به همین خاطر است که کلید واژه‌هایی هم‌چون برقراری تعادل و توازن، بازتوزیع منابع، رفع فقر و امثالهم را در برنامه‌های منطقه‌ای معمولاً به کرات می‌بینیم. یکی از این پیامدهای این نوع مواجهه پرورش رهبری است که جامعه را تحقیر می‌کند. یعنی برای جذب منابع، با این تصور که هرچه مشکل بزرگتر، امکان و احتمال جذب منابع بیشتر و اینکه رهبران بر اساس منابع جذب شده و نه خوداتکایی جامعه قضاوت می‌شوند، مسئله را بزرگ‌نمایی می‌کنند. در این حالت، مردم شروع به باور کردن آنچه رهبرشان می‌گوید، می‌کنند. آنها شروع به دیدن خود به‌عنوان اجتماعی می‌کنند که توان برقراری پیوندهای معنادار با یکدیگر را ندارند و به‌فراخور به‌جای تلاش برای به‌رسمیت شناختن این تفاوت‌ها، به تعارض‌ها دامن می‌زنند و همواره حل مشکلات را در گرو مداخله‌ی عامل بیرونی می‌دانند.

در مقابل، پویا ارج‌شناسانه به جای تمرکز بر «آن چه نیست» و توجه به «آن چه کار می‌کند»، با جابه‌جایی کانون توجه از مسئله به امکان از یک طرف و تأکید بر فعالیت جمعی و بر ساخت آینده مشترک از طرف دیگر زمینه‌های یک گذار مفهومی را فراهم می‌آورد. دگرگونی که نه در سطح ابزارهای برنامه‌ریزی، بلکه در سطح نسبت با منطقه رخ می‌دهد. در این چارچوب، منطقه دیگر نه موضوع مداخله، بلکه یک پدیده‌ی زنده، در حال بر ساخت و متکی بر شبکه‌ای از معانی، روابط و کنش‌ها تلقی می‌شود که تنها از خلال درگیر شدن با آن قابل فهم و تحول است. از این رو آنچه این فرآیند را ممکن می‌کند گذار از برنامه‌ریزی برای منطقه به هم‌کنشی با منطقه است؛ هم‌کنشی که در آن شناخت، معنای‌پردازی و اقدام به‌صورت هم‌زمان و در تعامل میان کنشگران و بستر منطقه شکل می‌گیرد. در مثال فوق، به جای تمرکز صرف بر تعارضات، می‌توان تجربه‌های تاریخی همکاری، نظیر شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی یا زیرساختی، را به‌عنوان بخشی از هسته‌ی مثبت منطقه بازشناسی کرد و بر مبنای آن، امکان‌های آینده را به‌صورت جمعی صورت‌بندی نمود. در این چارچوب، حرکت از بازشناسی این تجربه‌های مثبت به سوی ترسیم چشم‌اندازی مشترک، به معنای تغییر منبع انرژی کنش از مسئله به امکان است. بدین ترتیب، با تمرکز بر بهترین وضعیت‌های ممکن، انرژی کنش از چشم‌انداز راهبردی (رؤیای مشترک) اخذ می‌شود و کنشگران، از خلال تصور چگونگی کارکرد بافت اجتماعی منطقه در مطلوب‌ترین حالت خود، به تدریج الگوهای ادراک و عمل خویش را در نسبت با منطقه بازآرایی می‌کنند. این بازآرایی نه صرفاً در سطح ذهنی یا برنامه‌ای، بلکه در سطح شیوه‌های مبتنی بر گفت‌وگو و مداخله در خود بستر منطقه‌ای رخ می‌دهد؛ جایی که فهم و کنش هم‌زمان تولید شده و مرز میان مشاهده‌گر و میدان مشاهده‌شده کمرنگ می‌شود. در چنین وضعیتی، هم‌کنشی با منطقه به‌عنوان یک فرآیند زنده و پیوسته پدیدار می‌شود که در آن، کنشگران و خود منطقه در یک رابطه متقابل سازنده، یکدیگر را بازتعریف می‌کنند.

با این حال، چنین فرآیندی در خلأ روی نمی‌دهد. به این معنی که نابرابری‌های قدرت و تعارض میان گروه‌های مختلف می‌تواند بر جهت‌گیری مشارکت، موضوعات تأییدی و هسته‌های مثبت اثر بگذارد. در اینجا این تسهیل‌گر است که به پشتوانه طراحی آگاهانه فرایندهای مشارکتی و ایجاد مشروعیت در میان کنشگران، برای برقراری توازن تلاش کند. از این‌رو، نقش تسهیل‌گران پویا صرفاً سازماندهی جلسات نیست، بلکه طراحی فرایندهایی است که از سلطه‌ی صداهای قدرتمندتر جلوگیری کرده و امکان مشارکت معنادار گروه‌های کم‌صدا را فراهم سازد. همچنین باید توجه داشت که پویا ارج‌شناسانه به‌خودی‌خود ضامن تحقق مشارکت عادلانه نیست و در صورت بی‌توجهی به زمینه‌های نهادی و روابط قدرت، می‌تواند به بازتولید الگوهای مسلط بیانجامد؛ از این‌رو، کاربست آن مستلزم حساسیت انتقادی نسبت به بستر اجراست.

در ادامه شکل‌گیری یک گروه برنامه‌ریزی یا پیش‌برنده اهمیت می‌یابد؛ گروهی که می‌تواند متناسب با مقیاس مورد مطالعه، شامل کنشگران کلیدی در سطوح مختلف باشد. این افراد، علاوه بر نقش نهادی خود، می‌توانند به‌عنوان سفیران پویش برای تقویت و انتشار الگوها و اندیشه‌های نوظهور هم‌کنشی با منطقه باشند. ترکیب این گروه می‌تواند متناسب با زمینه و روابط قدرت موجود شکل گیرد. به‌نوعی که ترکیبی از کنشگران اثرگذار، ذی‌نفعان اصلی و گروه‌های کمتر شنیده‌شده نمایندگان در گروه برنامه‌ریزی داشته باشند. به‌عنوان مثال در صورتی که هم‌کنشی در سطح یک ناحیه در حال انجام است می‌توان علاوه بر نماینده‌ای از استانداری، از فرماندار، بخش‌داران، نمایندگان شورای شهرستان و بخش‌ها و همچنین سایر دستگاه‌های مرتبط دعوت به عمل آورد. هر کدام از این افراد و مشخصاً نمایندگان شوراها سفیر پویش ارج‌شناسانه هستند که می‌توانند در پیاده‌سازی پویش از پایین‌ترین پارش که می‌تواند یک دهستان یا ترکیب چند روستا باشد تا بالاترین سطح که در این مثال شهرستان است نقش‌آفرینی کنند. حال که گروه برنامه‌ریزی پویش ارج‌شناسانه با مد نظر قرار دادن ملاحظات آگاهی‌های لازم نسبت به پویش را کسب کرده است، می‌بایست به تعیین موضوع تأییدی اقدام کند.

موضوع تأییدی در پرسشگری ارج‌مدارانه با سؤال «ما می‌خواهیم با هم روی کدام عنوان تأییدی و زایا از این منطقه کار کنیم؟»، به فراخور موضوعات متفاوتی که به یک جنبه از منطقه و یا کل آن اشاره دارند، می‌تواند نمایان شود. این موضوع تأییدی پس از چند جلسه و در نتیجه کنش پرسشگری حاصل می‌شود. لذا ضروری است پس از هر جلسه با استفاده از تحلیل مضمون یا داده بنیاد مصاحبه‌ها مقوله‌بندی شوند تا تسهیل‌گر پویش را به سمت موضوع تأییدی که در نهایت می‌بایست مورد تأیید گروه مرکزی نیز قرار بگیرد، هدایت کند. به‌عنوان مثال، «ما شهرستانی همبسته و پیشتازیم: قدرتمند بر پایه توانمندی‌های درونی و همبستگی اجتماعی، هوشمند در بهره‌گیری از تفاوت‌ها به‌عنوان سرمایه‌های پل‌زننده، و چابک در خلق پیوند راهبردی برای آینده‌ای خودبسنده و شکوفا» می‌تواند موضوعی تأییدی باشد. در فرآیند پرسشگری جهت تعریف موضوع تأییدی این احتمال وجود دارد که برخی از اعضا به‌واسطه رویکرد مسلط مسئله‌محور با مسئله در بحث شرکت کنند. همانطور که اشاره شد، در این حالت بدون منع این افراد از آنها می‌بایست خواسته شود تا آن مسئله را به زبان پویش ارج‌شناسانه با همکاری تسهیل‌گر بازتعریف کنند. برخلاف روش‌های رایج برنامه‌ریزی منطقه‌ای، از جمله برنامه‌ریزی راهبردی، که در مرحله شناخت بر گردآوری داده‌ها بدون جهت‌گیری مشخص تأکید دارند، موضوع تأییدی در هم‌کنشی با منطقه می‌تواند به‌مثابه قطب‌نمایی برای هدایت پرسش‌ها و گفت‌وگوها عمل کند.

پس از دستیابی به اجماع اولیه پیرامون موضوع تأییدی، در همراهی گروه برنامه‌ریزی، هر یک از مؤلفه‌های موضوع به مجموعه‌ای از پرسش‌های ارج‌مدارانه‌ای تبدیل شده و راهنمای پرسشگری متناسب با آن تدوین می‌شود. در اینجا، انتخاب رویکرد نیز در نسبت با گستره منطقه و تنوع ذی‌نفعان مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد. از آنجا که پویش ارج‌شناسانه بر مشارکت گسترده و تقویت کنش جمعی تأکید دارد، ابتدا رویکرد پویش بسیج توده‌ای و سپس اجلاس پویش ارج‌شناسانه سران پیشنهاد می‌گردد. متناسب با آنچه که در خصوص ترکیب اعضای تشکیل‌دهنده گروه برنامه‌ریزی پویش ذکر شد، هر کدام از این اعضا به همراه تسهیل‌گران به شکل هرمی از دهستان‌ها و حتی سطوح پایین‌تر فرآیند پویش را آغاز کرده و به بخش‌ها و بعد سطح شهرستان می‌رسند؛ که جلسات شهرستان می‌تواند در قالب اجلاس سران تنظیم شود. بسیج توده‌ها از پایین‌ترین پارش به بالاترین سطح از طریق کنش پرسشگری به‌عنوان کانون پویش ارج‌شناسانه می‌تواند در شیوه‌های رایج برنامه‌ریزی منطقه‌ای که عمدتاً متخصص‌مآبانه و فن‌مآبانه هستند تغییر شگرف ایجاد کند. به‌عنوان مثال در الگوی رایج آینده‌نگارانه و راهبردی، شناخت و تجزیه و تحلیل داده‌ها و شناسایی عوامل تأثیرگذار و عدم قطعیت‌ها عمدتاً امری نخبگانی هستند و ذی‌نفعان منطقه به خصوص آنهایی که از سطح علاقه‌مندی بیشتر و قدرت کمتر برخوردارند،

مداخله کمتری دارند. اما هم‌کنشی با منطقه که به واسطهٔ پوییش ممکن می‌گردد، کنشگر را از دریافت‌کننده صرف دانش ارتقا داده و مشارکت فعال او را در ساخت و بازساخت آن تثبیت می‌کند. این مواجهه می‌تواند آن هوشیاری منطقه‌ای و فرد آگاه متعلق به یک منطقه را که به نظر حلقهٔ مفقودهٔ مطالعات منطقه‌ای هستند و نقش تعیین‌کننده‌ای در بازآرایی روابط، معانی و کنش‌های منطقه دارند، به دست دهد. ما این فرد آگاه متعلق به یک منطقه را «منطقه‌وند» نام‌گذاری می‌کنیم و به آن نه به‌عنوان یک هویت صرفاً مکانی، بلکه به‌مثابه کنش‌گری نگاه می‌کنیم که در شبکه‌ای از روابط اجتماعی، اقتصادی و نهادی چندمقیاسی در شکل‌دهی به منطقه، بازآرایی و برساخت معانی و مفاهیم آن و زاینده‌گی‌اش نقش دارد.

با شکل‌گیری مقدمات اولیه و صورت‌بندی نسبی موضوع تأییدی، می‌توان وارد فاز کشف شد؛ هرچند در عمل، این فاز نه به‌صورت گسسته، بلکه در هم‌پوشانی و رفت‌وبرگشت با سایر لحظات پوییش شکل می‌گیرد. در این میان، رویدادهایی که در سطوح مختلف، از دهستان و حتی مقیاس‌های خردتر، برگزار می‌شوند، بستر اصلی شکل‌گیری گفت‌وگوها و برساخت مشترک معانی هستند. در خلال این رویدادها، از طریق پرسش‌هایی از قبیل «روستاهای شما چه زمانی در بهترین حالت خود بوده‌اند؟»، «در این دوران اوج و آبادانی چه ویژگی‌هایی داشته است؟» و/یا «روستاهای شما در بهترین حالت خود چه ویژگی‌هایی دارند؟»، روایت‌هایی از تجربه زیسته کنشگران آشکار می‌شود. آنچه در اینجا اهمیت دارد نه استخراج صرف واقعیت، بلکه فرآیند بازگویی، شنیدن و بازتفسیر این روایت‌هاست که به تدریج به برجسته شدن آنچه در ادبیات پوییش از آن به‌عنوان هسته‌های مثبت یاد می‌شود، می‌انجامد. این هسته‌های مثبت را می‌توان در قالب قوت‌ها، فرصت‌ها، توانمندی‌ها و امکان‌های نهفته نیز فهم کرد. در این فرآیند، یادگیری نه از طریق تحلیل صرف داده‌های بیرونی و نه در برنامه‌ریزان و مشاوران، بلکه از خلال مواجههٔ افراد با روایت‌های یکدیگر و بازاندیشی در تجربه‌های هم‌کنشی خود با منطقه شکل می‌گیرد. به‌عبارت دیگر هوشیاری منطقه‌ای در یک کنش تعاملی و درون‌زا به تدریج برساخته می‌شود. در عین حال، رویه‌های متعارف شناخت در برنامه‌ریزی منطقه‌ای، با وجود تفاوت در مبانی، می‌توانند به‌عنوان منابع مکمل استفاده شوند، مشروط بر آنکه در معرض گفت‌وگو و بازتفسیر در این فضاها قرار گیرند. نکته قابل توجه آن است که هسته‌های مثبت شکل‌گرفته در این رویدادها، در یک حرکت رفت‌وبرگشتی میان سطوح مختلف، بازتعریف و غنی‌تر می‌شوند تا جایی که در مقیاس‌های بالاتر، از جمله اجلاس سران، امکان صورت‌بندی مشترک‌تری پیدا کنند.

در ادامه این فرآیند، مشارکت‌کنندگان، که در این مرحله از پوییش دیگر می‌توان آنان را منطقه‌وند نامید، در تعاملات دوطرفه و گروهی، به پرسش‌هایی از جنس آینده‌سازی جمعی پاسخ می‌دهند؛ از جمله اینکه «ایده‌آل‌ترین حالت دهستان یا روستاهای تان در ده سال آینده چگونه ممکن است باشد؟». در اینجا رؤیایپردازی نه یک فعالیت فردی یا ذهنی، بلکه بخشی از یک گفت‌وگو، چانه‌زنی معنایی و هم‌افزایی تخیل جمعی است که در آن تجربه‌های زیسته، روایت‌ها و انتظارات در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و از دل آنها امکان‌های آینده‌پدیدار می‌گردد. تفاوت این نوع چشم‌انداز با چشم‌انداز رویکردهای رایج راهبردی در نحوه تولید و جایگاه آن در فرآیند است. در رویکردهای متداول، چشم‌انداز معمولاً به‌عنوان تصویری نسبتاً تثبیت‌شده از آینده مطلوب توسط گروهی محدود تدوین می‌شود و سپس مبنای هدایت اقدامات قرار می‌گیرد. در حالی که در پوییش ارج‌شناسانه، چشم‌انداز در جریان گفت‌وگوها ساخته می‌شود و هم‌زمان با پیشرفت فرآیند، قابلیت بازنگری و بازآرایی دارد؛ به عبارت دیگر، چشم‌انداز نه نقطه پایان، بلکه بخشی از حرکت و کنش تغییر است. برای مثال، اگر هسته مثبت حاصل از مرحلهٔ کشف متناسب با موضوع تأییدی، «شبکهٔ تعاملات اجتماعی-اقتصادی متراکم و خودبسنده میان چند روستا» باشد، رؤیا یا همان چشم‌انداز مشترک آنها پس از مقوله‌بندی و کدگذاری گفت‌وگوها و روایت‌ها می‌تواند «ما مجموعه‌ای از روستاهای به‌هم‌پیوسته‌ایم که در دههٔ آینده، به کانون خودبسندهٔ شهرستان در کشاورزی

هوشمند و قطب بوم‌گردی اصیل منطقه تبدیل شده‌ایم. هر روستا بر اساس مزیت ذاتی خود تخصص‌یافته و از طریق یک زنجیره ارزش یکپارچه و تعاونی‌محور، همبستگی اقتصادی و اجتماعی خود را تقویت می‌کند. این شبکه زنده، با خلق رفاه و فرصت‌های نو، محرک بازگشت و ماندگاری نسل‌ها شده و به قلب تپنده توسعه پایدار شهرستان بدل می‌گردد» باشد.

این رؤیای مشترک در ادامه در معرض پرسش‌هایی از قبیل «مجموعه شما جهت تحقق این رؤیا چگونه بهتر است باشد؟» قرار می‌گیرد؛ پرسش‌هایی که در تعامل میان منطقه‌وندوها به تدریج به تولید گزاره‌هایی منجر می‌شود که در ادبیات پویا از آنها به‌عنوان بیانیه‌های زاینده یاد می‌شود. برای نمونه، گزاره‌ای مانند «مجموعه ما بازگشت و آبادانی را یک مسیر جمعی برای بازتولید حیات منطقه‌ای می‌داند و در تعامل با هر خانواده بازگشته، سازوکارهایی مبتنی بر اعتماد برای احیای زمین و تثبیت سکونت فراهم می‌سازد» می‌تواند یکی از این صورت‌بندی‌های هم‌ساخته شده در میان گفت‌وگوها باشد. به‌طور مشابه، ایده‌هایی همچون «ایجاد سازوکارهای همبازی محلی داوطلبانه» یا «تأسیس صندوق‌های مردمی غیر نقدی برای پشتیبانی از اسکان و احیای اراضی» نیز در جریان گفت‌وگوهای مرحله سرنوشت، به‌صورت تدریجی به افق‌های هم‌کنشی با منطقه تبدیل می‌شوند؛ افق‌هایی که کنشگران خود را نسبت به تحقق آنها متعهد و درگیر می‌یابند.

در مجموع، آنچه این فرآیند را از رویه‌های متعارف متمایز می‌کند، تغییر در منطق شکل‌گیری تغییر است. چیزی که نه به‌عنوان یک نقطه پایان، بلکه به مثابه فرآیندی باز و در حال شدن و هم‌زمان با شکل‌گیری گفت‌وگوها و به جریان درآمدن روایت‌ها فهم می‌شود. در این چارچوب، هم‌کنشی با منطقه از همان نخستین پرسش‌ها آغاز می‌شود؛ جایی که کنشگران در مواجهه با ظرفیت‌های زیسته خود، به تدریج از سطح توصیف به سطح خلق معنا و امکان حرکت می‌کنند. در این وضعیت، پیوندهای اجتماعی و نهادی نه به‌عنوان ابزارهای بیرونی مداخله، بلکه به‌مثابه بسترهای زنده کنش شکل می‌گیرند و امکان ظهور اقدام‌های اولیه را فراهم می‌سازند. از این منظر، پویا ارج‌شناسانه به‌دنبال کنترل یا مهندسی مستقیم منطقه نیست، بلکه معطوف به دگرگونی در سطح معنا، روایت و الگوهای ارتباطی است؛ سطوحی که در دل هم‌کنشی با منطقه، به‌طور هم‌زمان زمینه‌ساز تغییرات کنشی و فضایی می‌شوند.

۶. نتیجه‌گیری

در این مطالعه، تلاش شد تا با معرفی پویا ارج‌شناسانه و پیوند آن با مفهوم منطقه، ظرفیت‌های این رویکرد برای بازاندیشی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای مورد بررسی قرار گیرد. پویا ارج‌شناسانه با اتکا بر مبانی برساخت‌گرایی اجتماعی، منطقه را نه به‌عنوان یک ظرفیت عینی و از پیش موجود، بلکه به مثابه واقعیتی برساخته در بستر تعاملات، روایت‌ها و معناسازی کنشگران در نظر می‌گیرد. از این منظر، برنامه‌ریزی منطقه‌ای نیز از یک فعالیت صرفاً فنی و بیرونی، به فرآیندی تفسیری، تعاملی و مبتنی بر کنش سوژه‌ها تغییر معنا می‌دهد؛ تغییری که در امتداد نقدهای موجود به رویکردهای مسلط برنامه‌ریزی منطقه‌ای در ایران نیز قابلیت فهم پیدا می‌کند. محصول این تغییر را می‌توان به هم‌کنشی با منطقه تعبیر نمود، جایی که فهم به منطقه دگرگون شده یا شکل می‌گیرد و مرز میان آن و کنش به تدریج کم‌رنگ می‌گردد.

در این چارچوب، پویا ارج‌شناسانه ظرفیت‌های متعددی برای بازاندیشی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای فراهم می‌آورد. نخست، با برجسته‌سازی نقش کنشگران، افراد از موقعیت‌های منفعل به سوژه‌هایی تبدیل می‌شوند که در برساخت معنا و آینده منطقه مشارکت دارند. در اینجا، تغییر نه صرفاً به‌مثابه مداخله بر یک ابژه بیرونی، بلکه به‌عنوان دگرگونی در سطح ادراک، روابط و کنش‌های اجتماعی فهم می‌شود. دوم، این رویکرد با تمرکز بر تجربه‌های زیسته و هسته‌های مثبت، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی هوشیاری منطقه‌ای در

میان کنشگران می‌شود؛ هوشیاری‌ای که از خلال بازخوانی تجربه‌های موفق، بازتعریف داشته‌ها و درک نسبت خود با منطقه پدیدار شده و می‌تواند مبنای کنش آگاهانه‌تر در آینده قرار گیرد. سوم، ماهیت مشارکتی پویا و کمرنگ شدن تمایز میان برنامه‌ریز و مشارکت‌کننده، امکان شکل‌گیری کنش جمعی و احساس تعلق و مسئولیت‌پذیری را تقویت می‌کند. چهارم، تمرکز بر آنچه در حیطه تأثیر و کنترل کنشگران قرار دارد، به جابه‌جایی کانون توجه از محدودیت‌ها به ظرفیت‌ها انجامیده و امکان بالفعل‌سازی توانمندی‌های درونی منطقه را فراهم می‌کند. در نهایت این رویکرد با پیوند زدن چشم‌انداز، راهبرد و اقدام در یک فرآیند تعاملی، می‌کوشد فاصله میان برنامه‌ریزی و عمل را کاهش دهد و آن را در چارچوب هم‌کنشی با منطقه بازتعریف کند.

با این حال، نکته حائز اهمیت در مواجهه با این رویکرد، نحوه خوانش و به‌کارگیری آن است. بخشی از نقدهایی که متوجه پویا ارج‌شناسانه می‌شود، خود ریشه در نوعی مواجهه مسئله‌محور با آن دارد که بیش از آنکه به ظرفیت‌های آن معطوف باشد، بر کاستی‌های بالقوه تأکید می‌کند. این در حالی است که پویا ارج‌شناسانه اساساً با جابه‌جایی در همین نقطه تمرکز شکل گرفته است. باین‌وجود، تأکید صرف بر روایت‌های مثبت، در صورت فقدان طراحی آگاهانه و زمینه‌مند برای فرآیند، می‌تواند به برجسته شدن صداهای مسلط و بازتولید نابرابری‌های موجود بیانجامد. از این رو، پویا ارج‌شناسانه را نمی‌توان رویکردی خنثی یا خودبه‌خود رهایی‌بخش تلقی کرد و نحوه مواجهه با مفهوم قدرت نیز می‌تواند تعیین‌کننده باشد. درحالی‌که در برخی خوانش‌ها، قدرت عمدتاً به مثابه سازوکاری برای کنترل، سلطه و شکل‌دهی پنهان به ذهنیت‌ها در نظر گرفته می‌شود، در پویا ارج‌شناسانه تلاش می‌شود تا قدرت در قالب کنش جمعی، تعامل و امکان اثرگذاری متقابل میان کنشگران بازتعریف شود. این بازتعریف البته در صدد نفی نابرابری‌های قدرت نیست، بلکه بر ضرورت طراحی فرآیندهایی تأکید دارد که بتوانند امکان بروز و شنیده‌شدن صداهای متکثر را افزایش دهند و از تثبیت یک روایت هژمونیک جلوگیری کنند. علاوه بر آنچه ذکر شد، موانع نهادی نیز در امکان‌پذیری این رویکرد و تنظیم مناسبات قدرت نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. یکی از این موانع و البته شاید مهمترین آنها، رویه‌های تثبیت‌شده و از پیش تعریف‌شده در قالب شرح خدمات تیپ برنامه‌ریزی منطقه‌ای است که خودبه‌خود امکان شنیده شدن بیشتر و بهتر برخی صداها و رویکردها را فراهم آورده و اغلب مجال کافی به بروز فرآیندهای تعاملی، تدریجی و برساختی نمی‌دهند.

در نهایت باید خاطر نشان کرد که مطالعه حاضر ماهیتی مفهومی و نظری داشته و ادعاهای مطرح‌شده ناظر بر ظرفیت‌های نظری پویا ارج‌شناسانه و نه اثبات تجربی پیامدهای آن هستند. از این رو بسیاری از گزاره‌های مطرح‌شده را می‌توان به مثابه فتح باب و امکان‌هایی در نظر گرفت که جهت تدقیق و امکان‌سنجی تحقیق‌شان نیاز به مطالعات زمینه‌ای و بررسی‌های تجربی در بسترهای واقعی احساس می‌شود. بر این اساس، مسیرهای متعددی برای پژوهش‌های آتی قابل طرح است. از جمله این موارد می‌توان به انجام مطالعات تجربی در زمینه کاربست پویا ارج‌شناسانه در برنامه‌ریزی منطقه‌ای ایران با تمرکز بر تحلیل روابط قدرت، تعارض منافع و نقش نهادها؛ بررسی چگونگی پیوند میان تغییرات در سطح ادارک و تحولات فضایی - نهادی؛ بررسی و تدقیق مفهوم هوشیاری منطقه‌ای؛ واکاوی خطرات بالقوه مسلط شدن برخی از روایت‌ها در پرسشگری‌های پویا و راه‌های جلوگیری از آن؛ مقایسه تطبیقی این رویکرد با سایر الگوها رایج در برنامه‌ریزی منطقه‌ای مانند برنامه‌ریزی راهبردی، اشاره کرد. همچنین، به‌کارگیری عملی این رویکرد در فرآیند تهیه برنامه‌های منطقه‌ای می‌تواند زمینه را برای ارزیابی دقیق‌تر آن و حتی بازاندیشی در چارچوب‌های رسمی، از جمله بازنگری در شرح خدمات تیپ، فراهم آورد.

در مجموع، پویش ارج‌شناسانه را می‌توان به واسطهٔ ویژگی‌هایی که دارد به مثابه چارچوبی برای بازاندیشی در چیستی برنامه‌ریزی منطقه‌ای و چگونگی انجام آن در نظر گرفت؛ چارچوبی که با جابه‌جایی تمرکز از مداخله در فضا به مداخله در معنا، روایت‌ها و روابط افق‌های تازه‌ای را برای فهم و عمل در این حوزه می‌گشاید.

مشارکت نویسندگان

نویسنده تأیید می‌کند که به‌تنهایی مسئول انجام این پژوهش بوده و نسخه نهایی مقاله را برای انتشار تأیید کرده است.

تشکر و قدردانی

از سردبیر محترم مجله اقتصاد و برنامه‌ریزی شهری و دو داور محترم به دلیل بررسی به موقع و نظرات ارزشمندشان بسیار سپاسگزارم. نقطه نظرات داوران بر غنای این مطالعه و دانش نگارنده افزود. پژوهش حامی مادی و معنوی نداشته است.

تعارض منافع

هیچ‌گونه تعارض منافی برای بیان وجود ندارد.

منابع

- Alizadeh, H., & Amanpour, S. (2023). Explaining The Barriers to The Realization of Strategic Spatial Planning in. *Town & Country Planning*, 15(2), 365-379. <https://doi.org/10.22059/jtcp.2023.366684.670413>. [In Persian]
- Beauregard, R. (2020). *Advanced Introduction to Planning Theory*. Massachusetts: Edward Elgar Publishing.
- Bhatt, A., & Singh, S. (2025). Appreciative inquiry: a systematic review and future research agenda review and future research agenda. *Journal of Organizational Change Management*, 38(3), 664-693. <https://doi.org/10.1108/JOCM-10-2024-0600>.
- Blaikie, N. (2015). *Approaches to Social Enquiry*. (H. Aghabeigpouri, Trans.) Tehran: Jameeshenasan Publishing. [In Persian]
- Blaikie, N. (2016). *Designing Social Research: the Logic of Anticipation*. (H. Chavoshian, Trans.) Tehran: Nashr-e-Ney. [In Persian]
- Bounds, M. (2020). *Urban Social Theory: City, Self and Society*. (R. Sarvestani, Trans.) Tehran University Publocation. [In Persian]
- Boyd, N., & Bright. (2007). Appreciative Inquiry As a Mode of Action Research for Community Psychology. *Journal of Community Psychology*, 35(8), 1019–1036. <https://doi.org/10.1002/jcop.20208>.
- Bushe, G. (2000). Five theories of change embedded in appreciative inquiry. In D. Cooperrider, P. Sorenson, D. Whitney, & T. Yeager, *Appreciative inquiry: An emerging direction for organization development* (pp. 99–110). 99–110: Champaign, IL: Stipes.

- Bushe, G. (2007). Appreciative Inquiry Is Not (Just) About The Positive. *OD Practitioner*, 39(4), 1-8. https://www.gervasebushe.ca/AI_pos.pdf.
- Bushe, G. (2010). Commentary on “Appreciative Inquiry as a Shadow Process”. *Journal of Management Inquiry*, 19(3), 234–237. <https://doi.org/10.1177/1056492610369864>.
- Bushe, G. (2011). Appreciative inquiry: Theory and Critique. In D. Boje, B. Burnes, & J. Hassard, *The Routledge Companion To Organizational Change* (pp. 87-103). Oxford: UK: Routledge.
- Bushe, G. (2012). Foundations of Appreciative Inquiry: History, Criticism and Potential. *AI Practitioner*, 14(1), 8-20. https://www.gervasebushe.ca/Foundations_AI.pdf.
- Bushe, G., & Kassam, A. (2005). When Is Appreciative Inquiry Transformational? A Meta-Case Analysis. *The Journal of Applied Behavioral Science*, 14(2), 161-181. <https://doi.org/10.1177/0021886304270337>.
- Business Reviews. (1999). Regional Planning towards export growth is possible based on the land use plan. *The Journal of Business Reviews*, 14(2), 26-31. <https://doi.org/10.1177/0021886304270337>. [In Persian]
- Chaparak, A. (2008). Social Constructionalism. *Methodology of Social Sciences and Humanities Journal*, 14(57), 125-146. https://method.rihu.ac.ir/article_424_4a85aef3e05b8f1c05145e75cff91d7c.pdf?lang=en. [In Persian]
- Coghlan, A., Preskill, H., & Catsambas, T. (2003). An Overview of Appreciative Inquiry in Evaluation. *New Direction for Evaluation*(100), 5-22. <https://doi.org/10.1002/ev.96>.
- Cooperrider, D. (1986). *Appreciative Inquiry: Toward a Methodology for Understanding and Enhancing Organizational Innovation*. Unpublished dissertation at Case Western Reserve University in Cleveland, Ohio.
- Cooperrider, D., & Avital, M. (2015). Introduction: Advances in Appreciative Inquiry - Constructive Discourse and Human Organization. In *Constructive Discourse and Human Organization*, XI-XXXIV. [http://dx.doi.org/10.1016/S1475-9152\(04\)01017-8](http://dx.doi.org/10.1016/S1475-9152(04)01017-8).
- Cooperrider, D., & Srivastva, S. (1987). Appreciative Inquiry in Organizational Life. In W. Pasmore, & R. Woodman, *In Research in Organization Change and Development* (pp. 129–169). Greenwich: CT: JAI Press.
- Cooperrider, D., Whitney, D., & Stavros, J. (2008). *Appreciative Inquiry Handbook: For Leaders of Change*. . San Francisco: Berrett-Koehler.
- Covey, S. (2013). *The 7 Habits of Highly Effective People*. RosettaBooks LLC.
- Creswell, j. (2016). *Research Design: Qualitative, Quantitative & Mixed Methods Approaches*. (A. Kiamanesh, & M. Danaye Tous, Trans.) Tehran: ACECR Publishing. [In Persian]
- Dadashpoor, H., & Ghazaie, M. (2019). The application of phenomenography paradigm in understanding the urban phenomena Case study: How residents experience the consequences of living in segregated neighbourhoods. *The Journal of Spatial Planning*, 23(4), 1-35. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.16059689.1398.23.4.1.8>. [In Persian]
- DanaeiFard, H., & Ehsani Moghaddam, N. (2020). Appreciative Inquiry in The Organization: Exploring The Foundations, Understanding Implementation, Criticizing Action. *Journal of Human Sciences Development*, 2(3), 1-25. <https://doi.org/10.22047/hsd.2020.182542>. [In Persian]
- Davoudi, S. (2015). Planning as practice of Knowing. *Planning Theory*, 14(3), 316-331. <https://doi.org/10.22047/hsd.2020.182542> .

- Flyvbjerg, B., & Gardner, D. (2025). *How Big Things Get Done: The Surprising Factors Behind Every Successful Project, from Home Renovations to Space Exploration*. (M. Ghazaie, Trans.) Tehran: Donya-e-Eqtesad Publications. [In Persian]
- Friedmann, J. (1987). *Planning in the Public Domain. From Knowledge to Action*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Ghazaie, M., Rafieian, M., & Dadashpoor, H. (2024). Planning in the face of diversity: A re-orientation of power relations. *Progress in Planning*, 179, 1-26. <https://doi.org/10.1016/j.progress.2023.100794>.
- Grieten, S., Lambrechts, F., Bouwen, R., Huybrechts, J., Fry, R., & Cooperrider, D. (2017). Inquiring Into Appreciative Inquiry: A Conversation With David Cooperrider and Ronald Fry. *Journal of Management Inquiry*, 1-15. <https://doi.org/10.1177/1056492616688087>.
- Hiemstra, D., & Yperen, N. (2015). The effects of strength-based versus deficit-based self-regulated learning strategies on students' effort intentions. *Motiv Emot*, 1-13. <https://doi.org/10.1007/s11031-015-9488-8>.
- Kretzmann, J., & McKnight, J. (1993). *Building communities from the inside out: A path toward finding and mobilizing a community's assets*. Chicago, IL: ACTA Publications. ISBN 978-0-87946-108-9. OCLC 36708153
- Lewin, K. (1946). Action research and minority problems. *The Journal of Social Issues*, 2(4), 34-46. <https://doi.org/10.1111/j.1540-4560.1946.tb02295.x>.
- Lewis, S. (2016). *Positive Psychology and Change: How Leadership, Collaboration, and Appreciative Inquiry Create Transformational Results*. John Wiley & Sons.
- Mady, C., & Chettiparamb, A. (2016). Planning in the face of 'deep divisions': A view from Beirut, Lebanon. *Planning Theory*, 1-23. <https://doi.org/10.1177/1473095216639087>.
- Maier, T. (2009). Appreciative Inquiry and Hospitality Leadership. *Journal of Human Resources in Hospitality & Tourism*, 8, 106-117. <https://doi.org/10.1080/15332840802274486>.
- Marek, P. (2020). Region as a social construct and the critical discussion of the Paasi's conceptualization. *Geografie*, 125(1), 47-68. <https://doi.org/10.37040/geografie2020125010047>.
- Mathie, A., & Cunningham, G. (2003). From clients to citizens: Asset-based Community Development as a strategy for community-driven development. *Development in Practice*, 13(5), 474-486. <https://doi.org/10.1080/0961452032000125857>.
- Mehta, N. (2017). Enhancing engineers' public speaking efficacy using appreciative inquiry. *Industrial and Commercial Training*, 1-14. <https://doi.org/10.1108/ICT-05-2017-0035>.
- Messerschmidt, D. (2008). Evaluating appreciative inquiry as an Organizational transformation tool: an assessment from nepal. *Human Organization*, 67(4), 454-468. <https://doi.org/10.17730/humo.67.4.xp341p168m141641>.
- Mills, M., Fleck, C., & Kozikowski, A. (2013). Positive psychology at work: A conceptual review, state-of-practice assessment, and a look ahead. *The Journal of Positive Psychology: Dedicated to furthering research and promoting good practice*, 8(2), 153-164. <https://doi.org/10.1080/17439760.2013.776622>.
- Mohammadpour, A. (2022). *Contemporary research methods in humanities*. Tehran: Qoqnoos Press. [In Persian]
- Motawef, S. (1997). A look at the theory of bioregionalism and the possibility of using it in regional planning in Iran. *The Journal of Program and Budget*, 15, 47-58. <https://doi.org/10.1080/17439760.2013.776622>. [In Persian]

- Murphy, A. (1991). Regions as social constructs: the gap between theory and practice. *Progress in Human Geography*, 15(1), 22-35. <https://doi.org/10.1177/030913259101500102>.
- Nyaupane, G., & Poudel, S. (2011). Linkages Among Biodiversity, Livelihood, and Tourism. *Annals of Tourism Research*, 38(4), 1344–1366. <https://doi.org/10.1016/j.annals.2011.03.006>.
- Paasi, A. (2010). Regions are social constructs, but who or what `constructs' them? Agency in question. *Environment and Planning A*, 42, 2296 ^ 23 01. <https://doi.org/10.1068/a42232>.
- Pantila, E. B. (1987). Introduction to planning at local levels (Part Three): Problem-based planning methods and regional resource development methods. *Jihad*, 97, <https://www.ensani.ir/fa/article/download/249442>. [In Persian]
- Parnian, H., Ziari, K., Mirehie, M., & Modiri, M. (2018). Development Strategies of Border Regions with Spatial Planning Approach Case Study: Urmia–Salmas Zone. *Scientific-Research Quarterly of Geographical Data (Sepehr)*, 26(104), 173-184. <https://doi.org/10.22131/sepehr.2018.30532>. [In Persian]
- PART Consulting. (2020). Provincial Spatial Planning Program of Yazd Province: Chapter Six, Planning and Policymaking. *Plan and Budget Organization of the Country; Management and Planning Organization of Yazd Province*. Yazd, Iran. [In Persian]
- Rahim, A., Panahi, A., & Ahmadzadeh, H. (2023). Pathology of Spatial Planning System with Emphasis on Passive Defense Approach (Case Study: Tabriz Metropolis). *Journal of Studies of Human Settlements Planning*, 18(2), 221-233. <https://dorl.net/dor/20.1001.1.25385968.1402.18.2.19.8>. [In Persian]
- Rashnoofar, A. (2026). Pathology and Evaluation of Effective Factors in the Implementation of Development Plans with Emphasis on Spatial Planning (Case Study: Lorestan Province). *Geographical Engineering of Territory*, 9(4). <https://doi.org/10.22034/jget.2025.475982.1574>. [In Persian]
- Rogers, P., & Fraser, D. (2003). Appreciating Appreciative Inquiry. *New Directions for Evaluation*(100), 75-83. <https://doi.org/10.1002/ev.101>.
- Sameni, A. (2019). *The Pathology of Spatial Planning in the Planning System of the Country (Iran)*. Tehran: Center for Development Research and Foresight. [In Persian]
- Sameni, A. & Zebardast, E. (2023). Feasible pathology of land use in Iran Case study: the fourth round of land use studies. *Journal of Majlis & Rahbord*, 30(115), 127-162. <https://doi.org/10.22034/mr.2022.5403.5159>. [In Persian]
- Sandercock, L. (2003). Out of the Closet: The Importance of Stories and Storytelling in Planning Practice. *Planning Theory and Practice*, 4(1), 11-28. <https://doi.org/10.1080/1464935032000057209>.
- Sharifzadegan, M.H., & Dehkordi, S.A.R., (2010). Evaluation of National Strategic Spatial Planning Process in Iran with Recommendations for Improvement. *Journal of Advanced Environmental Science*, 7(4), 87-99. https://envs.sbu.ac.ir/article_96600_aff55320670e69806dc3b9f956724a5b.pdf?lang=en. [In Persian]
- Shayan, S. (2015). Deremining the natural boundaries of Nahavand County using terrestrial data and digital satellite data and the need to observe this boundary in regional planning. *The Journal of Farhangian*, 1, 90–101. <https://www.ensani.ir/fa/article/download/315874>. [In Persian]
- Sheykhi, M. (1990). A Look at National-Regional Plans. *The Journal of Political-Economic Information*, 38, 48-58. <http://noo.rs/b5s9N>. [In Persian]
- Sheykhi, M. (1997). The position of regional planning in Iran: necessities, problems and some suggestions. *The Journal of Political-Economic Information*, 121&122, 48-58. <http://noo.rs/SkIiP>. [In Persian]

- Soja, E. (1989). *Postmodern geographies: the reassertion of space in critical social theory*. London: Verso.
- Stavros, J., Godwin, L., & Cooperrider, D. (2016). Appreciative Inquiry: Organization Development and the Strengths Revolution. In W. Rothwell, J. Stavros, & R. Sullivan, *Practicing Organization Development: Leading Transformation and Change* (pp. 96-116). John Wiley and Sons.
- Stavros, J., Torres, C., & Cooperrider, D. (2018). *Conversations Worth Having: Using Appreciative Inquiry to Fuel Productive and Meaningful Engagement*. Oakland: Berrett-Koehler Publishers, Inc.
- Sullivan, M. (2018). *Time Biases: A Theory of Rational Planning and Personal Persistence*. New York: Oxford University Press .
- Tala Minaei, A. (1975). Application of mathematical models in regional planning. *The Journal of Ecology*, 5, 41-52. <https://www.ensani.ir/fa/article/download/132201>. [In Persian]
- Verleysen, B., Lambrechts, F., & Acker, F. (2015). Building Psychological Building Psychological Inquiry: Investigating the Mediating Role of Basic Psychological Need Satisfaction. *The Journal of Applied Behavioral Science*, 51(1), 10-35. <https://doi.org/10.1177/0021886314540209>.
- Whitney, D., Toresten-Bloom, A., & Cooperrider, D. (2010). *The Power of Appreciative Inquiry: A Practical Guide to Positive Change*. San Francisco: Berrett-Koehler Publishers.
- Zali, N. (2019). Regional Foresight Redefining Regional Planning Process from the View of Futures Studies. *The Journal of Iran Future Studies*, 4(1), 263-288. <https://doi.org/10.30479/jfs.2019.9822.1033>. [In Persian]

ⁱ به معنی اهمیت دادن به جایگاه زندگی‌تان در نسبت با سایر رویدادها و معنایی که آنها به زندگی شما می‌بخشند، است.

ⁱⁱ به معنی اهمیت بیشتر دادن به رویدادهایی است که در زمان نزدیک نسبت به زمان دور روی می‌دهند.

ⁱⁱⁱ در متون فارسی پویش ارج‌گذار نیز ترجمه شده است.

^{iv} Pre-identity and post-identity: در نظام‌های پسا هویتی اعضا چندان دغدغه‌ای نسبت به نیازهای نظام پدیده ندارند و به آن همچون ابزاری برای برآورده کردن نیازهای شخصی خود می‌نگرند. در مقابل، نظام‌های پسا هویتی اعضا نیازهای نظام پدیده را در نظر دارد و در مواقعی شاید حتی حاضر باشند تا از منافع شخصی خود را برای بهبود وضعیت نظام فدا کنند. گروه دوم احتمالاً نسبت به پرسشگری درباره‌ی حالت ایده‌آل بی‌طاقت خواهد بود و آن را نوعی خودشیفتگی تجربه می‌کند. در مقابل، اعضا خواهان افزایش کارآمدی گروه یا سازمان هستند و با پرسشگری‌هایی که بیشتر بر افزایش صلاحیت و توانمندی نظام متمرکزند، درگیر خواهند شد. گروه اول، از طرف دیگر، بیشترین بهره را از پرسشگری درباره‌ی حالت ایده‌آل خواهند برد و در صورت موفقیت به آنها کمک (Bushe, 2011: 15-16) خواهد کرد تا به وضعیت پسا هویتی دست یابند

^v اینکه نظام پدیده نسبت به وضعیت عادی انحراف منفی یا مثبت دارد.